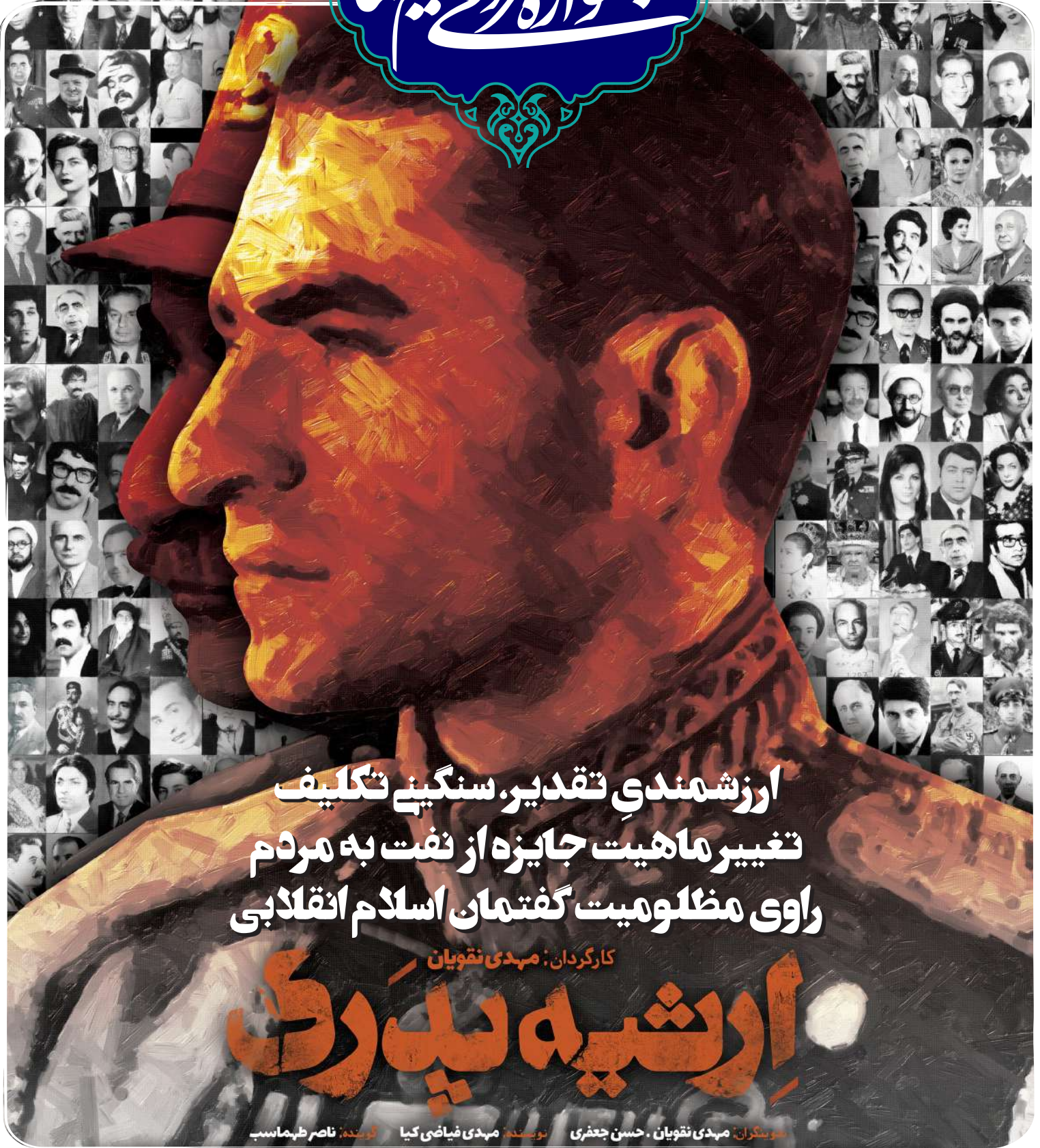


هشتمین جشنواره مردمی عمار



ارزشمندی تقدیر، سنگینه تکلیف
 تغییر ماهیت جایزه از نفت به مردم
 راوی مظلومیت گفتمان اسلام انقلابی

کارگردان: مهدی نقویان

ارشیه پیرک

موسس: مهدی نقویان، حسن جعفری | نویسنده: مهدی فیاضی کیا | کارگردان: ناصر طهماسب



در نشست هنر - واقعیت

باید سینما را در
 آغوش کشید



«هدایای مردمی» در گفت و گو با
 اکران کننده شهرستان اردل

قایچه‌ای با
 لوگوی عمار



روایتی عقلانی از نظام دست نشانده



نعمت الله سعیدی

مقدمه

۱- در یادداشتی که قبلاً برای مهدی نقویان نوشته‌ام، نوشتم اگر ده کارگردان مثل او داشتیم کارمان به اینجا نمی‌کشید. و اینجا می‌خواهم اضافه کنم: اما حالا که کارمان به اینجا کشیده، به ده‌ها کارگردان مثل او نیاز داریم؛ که فیلم بسازند درباره اینکه چرا کارمان به اینجا کشیده، چطور کشیده، از چه وقتی، توسط چه کسانی و... همان شش پرسش اصلی خبرنگاری. (چی، چطور، چرا، کی (چه کسی)، کی (چه وقتی)، کجا و اصلاً اینجا کجاست که به آن رسیده‌ایم؟

عجالتاً باید گفت: اینجا مقطع بسیار مضحکی از تاریخ است؛ که در بین افراد و طیف‌های اپوزیسیون نظام هنوز هم «سلطنت طلب‌ها» بیشتر از همه شانس و مقبولیت اجتماعی دارند؛ و این یکی از جالب‌ترین لطیفه‌هایی است که در این همه سایت و کانال تلگرامی و فضاهای مجازی تاکنون منتشر شده است. و یکی از مستهجن و مبتذل ترین مضامینی که در ده‌ها شبکه ماهواره‌ای به تصویر کشیده می‌شود...

۲- تعریف نظام سلطنتی نه ربطی به شخص کوروش کبیر دارد، نه فتعلی شاه قاجار و محمدرضای پهلوی. تعریف خلاصه نظام سلطنتی این است که: مقدرات اصلی یک ملت و کشور در اختیار یک شخص باشد؛ چرا؟ چون تاج طلا دارد و تخت جواهرنشان. نشستن بر روی این تخت و گذاشتن آن تاج بر روی سر باعث می‌شود که این شخص از همه مردم بهتر بفهمد و بهتر تصمیم بگیرد. و جالب‌تر اینکه: همین اختیارات مهم و مضحک، بناسبت کمپلت به فرزند ارشد ذکور این جناب پادشاه منتقل شود! حالا اگر این فرزند ارشد ذکور مشنگ تشریف داشت، یا بی‌کفایت و ترسو بود، یا اصلاً دوست نداشت پادشاه شود و علاقه‌مند به هنرپیشگی و یا سبزی فروشی بود، تکلیف چیست؟

پاسخ: حکومت سلطنتی یک مقوله ارثی است. آن شاهزاده ذکور ارشد نیز بیخود کرده که نخواهد پادشاه شود! وگرنه باز هم کار به «باز» شاهی خواهد کشید!

الغرض «در اختیار داشتن تمام قدرت سیاسی داخلی و خارجی یک کشور، توسط یک نفر به اسم شاه... و انتقال این قدرت دیکتاتوری با وراثت...» این می‌شود تعریف خلاصه نظام پادشاهی. این تعریف ساده همان سلطنتی ست که بعد از این همه گفت‌وگوها و قرائت‌های مختلف و تجزیه و تحلیل و فلسفه‌بافی در مورد سیاست و حقوق شهروندی و... هنوز هم حرف اصلی را در شبکه‌های ماهواره‌ای می‌زند! هواداری از چنین ماهیتی واقعاً مضحک نیست؟! هست، اما متأسفانه اوضاع همین قدر مسخره است...

۳- جالب‌ترین جاست که همین نظام پهلوی نیز بعد از انقضای حکومت سلسله قاجار، تقریباً با همین مکانیسم رها کردن «باز» تأسیس شد. (نوعی پرنده شکاری که وقتی یک پادشاه می‌مرد و وارثی نداشت، این حیوان را رها می‌کردند و روی شانه هرکسی می‌نشست، پادشاه جدید می‌شد... و نامش باز شاهی بود). اما فقط مشکل این بود که حتی در همین بازی بی‌معنی نیز «بازی» در کار نبود. و این لاشخورهای انگلیسی بودند که بر شانه‌های «رضاخان» نشستند؛ لاشخورهایی که روی جنازه میلیون‌ها ایرانی قحطی‌زده به واسطه جنگ جهانی اول چرخ می‌زدند و نهایتاً از بین جنازه رجال سیاسی موجود، رضا سوادکوهی را انتخاب کردند. زیرا آخرین شاهزاده باقیمانده قاجار، آن روز رسماً یک شهروند تابعه انگلیس شده و به استخدام نیروی دریایی ملکه درآمده بود. شاهزاده‌ای که دیگر حتی بلد نبود یک کلمه فارسی حرف بزند و فرمان‌های انگلیسی‌ها را برای ملتش ترجمه کند. و کارشناسان سفارت انگلیس نیز نظام جمهوری را به صلاح مردم وحشی ایران نمی‌دانستند. خلاصه سلسله‌ی پهلوی نه با فتوحات و شکست سلسله قبلی به حکومت رسیده بود، نه با مراسم مضحک رها کردن «باز پادشاهی» و به مدد بخت و اقبال تصادفی! بلکه تاج و تخت را از هرج و مرج شدید اجتماعی و بحران سیاسی کشور و... سفارتخانه‌های روس و انگلیس به ارث برده بودند. بگذرم.

۴- به‌غیر از برخی کشورهای خاورمیانه و معدودی از کشورهای عقب‌افتاده جهان سوم، صدها سال بود که بعد از سقوط هر سلسله پادشاهی، دیگر سلسله جدیدی بر سرکار نمی‌آمد و حکومت‌های سلطنتی یکی بعد از دیگری جای خود را به نظام‌های جمهوری می‌دادند؛ یا با ساختارهای حکومتی مشروطه و پارلمانی زمام قدرت را به دست احزاب سیاسی و نخست‌وزیران منتخب مجلس می‌سپردند. در ایران نیز ظاهراً

چند سالی می‌شد که پس از فراز و فرودهای درازمدت تاریخی و هزینه‌های سنگین سیاسی و اجتماعی، نظام مشروطه بر سرکار آمده بود. نظامی که در بین کشورهای خاورمیانه‌ای تقریباً منحصر به فرد بود و برای بسیاری از ملت‌های همسایه الهام بخش شده بود. حالا کلماتی چون استبداد و دیکتاتوری برای مردم معانی روشنی داشت. چرا باید زمام اختیار جان و مال و ناموس یک ملت را به دست یک نفر سپرد؟ قصه‌ها و افسانه‌های قدیمی و کلاسیک نیز جای خود را به رمان‌های جدید داده بود و دیگر حتی در عالم خیال نیز قلم نویسندگان نمی‌توانست و نمی‌خواست که از قهرمانان نیمه خدا گونه و اساطیری خیال‌پردازی کنند. یعنی دوره اسطوره‌هایی که می‌توانستند یک‌تنه یک ملت را نجات دهند گذشته بود. بنابراین چرا باید یک پادشاه «قبله عالم» می‌شد؟ و با چه منطقی این جایگاه از قبله عالم قبلی به قبله عالم بعدی به ارث می‌رسید؟! اما کمپانی نفت انگلیس نه فرصتی برای پرداختن به این مشکلات فلسفی داشت، نه حال و حوصله‌ای! بعد از تحمل هزینه‌های سنگین نظامی و خسارت‌های وحشتناک اقتصادی حاصل از دو جنگ جهانی بزرگ، دم‌رو به پیر در هندوستان به تدریج در حال برچیده شدن بود و فرصت‌های استعماری یکی بعد از دیگری به آمریکا منتقل می‌شد. بنابراین سفارت انگلیس باید هرچه زودتر مختصری با سفارت روسیه مذاکره می‌کرد و قال قضیه را می‌کند... و معلوم می‌شد مجلس و پارلمان چه‌کاره است و حاصل آن همه مبارزه و انقلاب برای مشروطه بناسبت چگونه عمل کند...

۵- نگارنده معتقد است هیچ روایت انسانی از تاریخ را نمی‌توان با تاریخ واقعی و واقعیات تاریخی منطبق دانست. مورخان همواره برداشت خود را از تاریخ نقل می‌کنند، نه خود تاریخ اتفاق افتاده را. نمی‌خواهم همچون سوفسطائیان قدیم ادعا کنم که: یا حقیقتی وجود ندارد؛ یا اگر وجود دارد، ما نمی‌توانیم آن را درک کنیم؛ و اگر بتوانیم درک کنیم، قابل بازگویی و انتقال به دیگران نیست. اما برای اینکه اجمالاً بدانیم چرا چنین ادعایی مطرح می‌شود، یک راه ساده وجود دارد؛ ما می‌توانیم به گذشته واقعی دوران زندگی خود نگاه کنیم و مثلاً تلاش کنیم تاریخ دفاع مقدس، یا مثلاً یکی از دوره‌های ریاست جمهوری اخیر در کشور خودمان را در نظر بگیریم. کدام یک از ما می‌تواند ادعا کند که این مقاطع تاریخی را درست و کامل درک کرده است؟ و تازه چه میزان از این دریافت‌های تاریخی را می‌توان

درست نگارش کرد و برای دیگران به یادگار گذاشت؟ و دیگران هنگام مطالعه چنین سطورى چقدر از منظور واقعى ما را درک خواهند کرد؟ اصلاً آیا فلان دوره از تاریخ انتخابات فلان رئیس جمهور برای ما نیز به همین اسم است؟ یا آنچه برای ما در این مقطع تاریخی واقعا بیشتر و پرنرنگ تر از این جنبه‌های سیاسى اتفاق افتاده است، مثلاً جنبه‌های اقتصادى مقطع تاریخی خریدن فلان مغازه ... یا تاریخ اجتماعى اوایل دوران یک ازدواج و ... چیزهایی از این دست است؟

بنابراین با سه مشکل اساسى روبرو خواهیم بود که هر یک در حکم پرده‌ای بر حقایق و وقایع تاریخی سایه خواهند انداخت؛ نخست میزان درک و دریافت ما از تاریخ مشاهده شده خودمان و اینکه چقدر از وقایع را می‌توانیم دیده باشیم و حقیقتش را فهم نموده باشیم؟ دوم، چقدر از همین فهم ناقص را می‌توانیم بازگویا باز نویسی کنیم؟ سوم، مخاطب ما چقدر ممکن است منظور اصلی ما را درست درک کند؟

روایت چنین مقطعی از تاریخ مذکور (پهلوی دوم) علاوه بر مشکلات اساسى یادشده، ذاتاً می‌تواند دارای مشکلات دشوارتری نیز باشد. مشکلاتی که ربط مستقیمی به درک ما از یک دوره سیاسى خاص ندارد؛ بلکه هم‌زمان با انتقال قدرت از پهلوی اول به پهلوی دوم، بسیاری از وجوه فرهنگی، اقتصادى، تکنولوژیک و توسعه‌یافتگی، اجتماعى و ... از همه مهم‌تر، مذهبى و اعتقادى مردم ما و جهان پیرامون دستخوش تحولات بنیادین و اساسى می‌شود. از آغاز فعالیت همه‌گیر شبکه‌های رادیوى و تلویزیونى گرفته تا ورود سینما و خودرو و ... بسیاری از موارد دیگر. و چه کسی می‌تواند ادعا کند که مثلاً اهمیت تغییر رسانه‌ها از حالت عمدتاً مکتوب به شنیدارى و تصویرى، کمتر از اهمیت این انتقال قدرت است؟

۶- ارنیه پدرى مستندى است در مورد محمدرضا شاه پهلوی، از مقطع شاه شدن تا پیروزی انقلاب؛ به‌اضافه بخش‌های کوتاه‌ای از فیلم فارسى‌های قدیمى، در ابتدای هر بخش، اکثر تصاویر و سکانس‌های فیلم آرشیوى است. تصاویری که به کمک تدوین خوب و جلوه‌های ویژه‌ای ساده، روایتى منسجم و هوشمندانه را از سوزه خود ارائه می‌دهد.

نخستین مزیت و برگ برنده این فیلم عنصر تحقیق و پژوهش است که نیمى با تصاویر مستقیم آرشیوى و نیمى با متن نریشن ارائه می‌شود. متنى اطلاعات محور و متكى به سندهای روشن تاریخی. اطلاعاتى که اتفاقاً چینیى روایت‌مند داشته و عناصر یک تحلیل جامع را به تدریج کامل می‌کنند. از آنجاکه فیلم از نظر اطلاعات و سندهای تاریخی دستش پراست، هیچ احساس نیازی نمی‌کند که به تصاویر و مضامین سردستى و کلیشه‌ای در مورد تاریخ رژیم پهلوی و شخصیت شاه مخلوع چنگ بیندازد و به سرعت حرف‌های مورد نظر خود را به مخاطب بقبولاند. یعنی مثلاً شما هیچ نشانه‌ای از اشاره به همجنس‌گرایی شاه یا انحرافات جنسى خاندان پهلوی در آن نمی‌بینید. (اگرچه این موارد نیز همین قدر مستند و واقعى است)

به عبارتى کارگردان هیچ عجله‌ای برای موضع‌گیری و ارائه تحلیل خود از سوزه و مضامین فیلمش به مخاطب ندارد. اما در عین حال به خوبی می‌داند که در دوران «مخاطبان کم حوصله و مشکل‌پسند» به سر می‌بریم و باید ارزش لحظات را دانست. همچنین آگاه است که به جای ژست بی‌طرفانه به خود گرفتن، کافى ست موشکافانه و منصفانه روایت خود را پیش ببرد. جالب اینجاست که بسیاری از سکانس‌های فیلم فقط چینش اطلاعات و مستندات تاریخی است. اطلاعاتى که

به خودی خود نه بر ضد رژیم پهلوی سابق است نه به نفع آن. بلکه صرفاً به نفع بیان وقایع است. و همین واقعیتهای موجود در تاریخ است که خودش گویا است و برای نشان دادن ماهیت رژیم سابق پهلوی کافى است. بخش عمده‌ای از اکثر مشکلات رسانه‌ای ما تبلیغ کردن یا نکردن برای چیزی نیست؛ بلکه چیزی نگفتن و مسکوت گذاشتن مسائل است. بگذریم.

۷- نهایتاً یادآورى یک نکته نیز ضرورى ست. رسانه‌های رقیب و مخالف ما در اکثر قریب به اتفاق رویکردها و سیاست‌گذاری‌های خود، این‌طور نیست که به تبلیغ یا توجیه عقلانیت و مشروعیت نظام پهلوی بپردازند؛ بلکه کارى که می‌کنند، همان استفاده از مغالطه «کارکرد» و «مشروعیت» است. یعنی به تصویر کشیدن موارد گلچین شده و یک طرفه‌ای از کارآمدی‌های نظام پهلوی. در این رسانه‌ها تاریخ دوران پهلوی مساوى است با احداث تونل کندوان، استخرهای مختلط، خوانندگان خوش‌آواز، مردمى در حال خندیدن و ... یک سرى کلیشه‌های ثابت و در همین حال و هوا.

در قبال این راهبرد رسانه‌های رقیب به چند طریقى می‌توان عمل کرد. نخست به تصویر کشیدن ناکارآمدی‌های همین دوره تاریخی؛ از روستاهای بدون جاده و برق و آب‌گرفته تا حلبى آبادهای اطراف شهرهای بزرگ. هر چه از آن مقطع تاریخی فاصله می‌گیریم، احتمال تحریف چنین چهره‌ای از اوضاع آن مقطع تاریخی بیشتر می‌شود.

راهبرد دوم انتخاب مسیری است که اتفاقاً برخلاف رسانه‌های دشمن عمل کند. یعنی نقد عقلانى و منطقی ماهیت نظام پهلوی و جدا کردن بحث‌های کارآمدی و مشروعیت. یا نشان دادن میزان دست‌نشاندى امثال پهلوی دوم و وابستگى سیاسى اش به قدرت‌هایی چون امریکا و انگلیس.

اما این هر دو مسیر نواقصى دارند و مزیت‌هایی. مسیر نخست برای مخاطبان عام مناسب است و بیشتر کارایی دارد. (و باید قبول کنیم که اصل جامعه مخاطبان نهایی هر رسانه‌ای نیز همین طبقه‌اند) و مسیر دوم برای خواص و نخبگان. اگرچه باید قبول کنیم که بنا بر دلایل مختلفی، امروز حتى طبقه نخبه نیز گرایش به کارکردگرایی و نتیجه‌گرایی دارد. به عبارتى روزبه‌روز این ایده دارد تقویت می‌شود که: مهم نیست چه حکومتى و با چقدر مشروعیت و عقلانیت بر سرکار باشد؛ بلکه فقط کافى است کارآمد باشد. و البته این کارآمدی نیز عمدتاً در رفاه و مادیات خلاصه می‌شود. (و نگارنده معتقد است اتخاذ و تبلیغ چنین رویکردى از طرف اتاق فکرهای دشمن کاملاً حساب شده است. چون مدت‌هاست فهمیده‌اند که در برابر عقلانیت و مشروعیت نظام جمهورى هیچ منطق یا حربه خاصى ندارند و تنها شانسان تمرکز بر عنصر «مقبولیت» است. درئانی از این جهت گزینه معقول و مشروع دیگری نیز ندارند که در برابر نظام موجود علم کنند)

الغرض مسیر سومى نیز قابل تصور است؛ یعنی تلفیق درست و مناسبی از هر دو شیوه قبلى. ارنیه پدرى گام‌های خوبی در همین مسیر سوم برداشته و می‌تواند از این نظر الگوى ابتدایى مناسبى باشد. رکه البته باید پخته‌تر (شود) به عبارت دیگر، وقتى می‌بینیم رسانه‌های دشمن از تحمیق مخاطب و مغالطه کارکرد، مشروعیت استفاده می‌کنند، راهش این نیست که در تقابل با این شیوه، ما هم از مغالطه استفاده کنیم. چون حقیقتاً مشروعیت هیچ نظامى، ابتدا به ساکن، ربطى به کارکردش ندارد. (مثلاً نظام طب مدرن قطعاً از نظام طب رمالی عقلانى تراست. و هرچقدر هم که شما پزشکان فاسد و بیمارستان‌های ناکارآمدی در یک شهرستان داشته باشید، دلیلى

نمی‌شود که طب رمالی را بر طب مدرن ترجیح بدهیم. فقط باید با پزشکان فاسد برخورد کرد ...). در این مواقع مسیر درست این است که به لایه‌های عمیق‌تر همین منطق نفوذ کنیم. و به مخاطب توضیح بدهیم که چرا یک نظام عقلانى و مشروع، اتفاقاً در کارکردها نیز نهایتاً موفق تر خواهد بود. در واقع اصلاً ما به این خاطر به دنبال نظام‌های عقلانى و مشروع می‌رویم که معتقدیم هرچه این عقلانیت و مشروعیت قوی‌تر باشد، کارکرد نهایی آن نظام نیز موفق تر است. مثلاً کدام آدم عاقلی حاضر است آیاندیس فرزند خود را به وسیله طب رمالی یا عرق نعناع مداوا کند؟!

ارنیه پدرى می‌کوشد روابط بین غیرعقلانى و غیر مشروع بودن یک نظام سیاسى را با ناکارآمدی‌هایش (در یک مقطع حساس و سرنوشت‌ساز که ملت‌ها وارد مراحل جدیدی از تاریخ می‌شوند) به تصویر بکشد. «نقطه قوت جبهه حق، همان حقانیت اوست. مطمئناً در شیوه‌های باطل، خود باطل قوی‌تر است. ...»

۸- از مزیت‌های دیگر فیلم نیز این است که، علی‌رغم تعداد و تنوع زیاد موضوعات (از ماجراهای اشغال ایران توسط متفقین گرفته تا ظهور دولت مصدق و ملی شدن نفت و قیام پیشه‌وری و ...) کارگردان نه در موضوعی آن قدر غرق می‌شود که از متن اصلی فیلم خودش دور بیفتد، نه مطلبی را ناگفته می‌گذارد. این تعادل و توازن محتوایی در فرم نیز ریتیم کلی کار را حفظ می‌کند و مخاطب را در طول دو ساعت با خود نگاه می‌دارد. به عبارت دیگر می‌خواهم به ارتباط بین محتوا و ریتیم (که ظاهراً یک موضوع ساختاری و فرمى است) اشاره کنم. کم نیستند کارگردان‌هایی که شاید تصور می‌کنند «ریتیم» را باید با سرعت بخشیدن به تصاویر و سکانس‌ها حفظ کرد و در فرم کار به آن دقت کرد. در صورتی که پیش از این بارها اشاره کرده‌ام که ریتیم موضوعى ست کاملاً وابسته به «مفهوم ذهنى» ما از گذشت زمان. اجماً ما دو مسیر ذهنى و روحى در درک زمان داریم. در مسیر نخست (که بسیاری از ما آن را تجربه کرده و با احساس آن آشنایی داریم) بین دشواری و راحتی و احساس گذشت زمان رابطه‌ای مستقیم وجود دارد. یعنی هر چه اوضاع دشوارتر باشد، زمان طولانى‌تر مى‌شود. مثلاً درک ذهنى ما از یک دقیقه دل‌درد، گویى معادل یک ربع است و غیره. همچنین آسانی و راحتی می‌تواند زمان را کوتاه کند. (در مسیر دوم ماجرا کلاً فرق می‌کند و مثلاً سرخوشى و لذت‌ها می‌توانند زمان خوشایند ما را طولانى‌تر نیز بکنند. مثل همان مکاشفاتی که در کسرى از ثانیه برای برخى از عرفا می‌افتد؛ یا کیفیت لذت بردن در بهشت و ... غیره. که به ماهیت ارتباط «ذهن، ماهیت روان و زمان» بازمی‌گردد و بحث‌هایشان طولانى است)

الغرض، ارنیه پدرى نمونه خوبی است که به رابطه ریتیم و محتوا دقت کنیم. ریتیم نه تنها ربط چندانی به طول مدت زمان فیزیکی تصاویر و سکانس‌ها ندارد، بلکه صرفاً به سرعت وقوع ماجراها نیز بازمی‌گردد. چیزی که ظاهراً بناست گذشت زمان را درک کند، ذهن ماست. اما گویى خود این ذهن ماهیتی ورای زمان و مکان دارد. (البته مسامحتاً از لفظ «ذهن» استفاده می‌کنیم؛ بلکه مقصود همان روح و روان ماست.) ذهن همان چیزی است که دنیا و از جمله زمان و مکان را درک و تعریف می‌کند. اما در لحظات «درک و شناخت» جهان به نوعی متوقف می‌شود و ... بگذریم. (ارنیه پدرى توانسته از دغدغه‌های فرم و محتوا اندکی فاصله گرفته و به کرانه‌های «شناخت» و درک یک مقطع تاریخی برسد. یعنی همان لحظاتی که تفکیک بین فرم و محتوا دشوار می‌شود. ...)

قصه‌جانشینی

گفت‌وگو با مهدی نقویان، کارگردان مستند «ارثیه پدری»

فیلم‌سازان جبهه انقلاب اسلامی، «مهدی نقویان» را به خوبی می‌شناسند. مستندسازی که قصه‌های دل‌نشینش با آرشیه‌های خاک خورده، مخاطب را میخکوب می‌کند. در این سال‌ها نشان داده که رگ خواب مخاطب را به خوبی در دست دارد و می‌تواند از لابه‌لای ورق‌های تاریخ، قصه‌هایی دل‌نشین را برای مخاطب تعریف کند. نقویان تاکنون موفق به تولید آثار زیادی چون مستند «بازی»، «برادران»، «رمز و راز ملکه»، «قصه‌فیل و الوغ» و... شده است. او که در دوره پنجم جشنواره عمار توانسته بود فانوس بهترین مستند را به خود اختصاص دهد، امسال نیز جایزه دستکش ننه عصمت را از جشنواره عمار دریافت کرده است. علاوه بر این، او امسال با مستند «ارثیه پدری» در هشتمین دوره جشنواره عمار شرکت کرده است. متن زیر بخشی از گفت‌وگو با اوست.



♦ درباره مستند «ارثیه پدری» توضیح دهید.

«ارثیه پدری» در مدت زمان ۱۲۰ دقیقه ساخته شده و به موضوع دوران زندگی محمدرضا پهلوی، از زمان رسیدن به قدرت تا زمان مرگ او در قاهره می‌پردازد. این مستند در ۱۵ فصل روایت می‌شود، به صورتی که هر مقطع از زندگی او در سکانسی جداگانه آورده شده است.

♦ هدف از ساخت این مستند چه بود؟

در سال‌های اخیر شاهد این هستیم که شبکه‌های معاند، واقعیت‌های تاریخی را به صورت وارونه به مخاطبان انتقال می‌دهند و محمدرضا پهلوی را از یک دیکتاتور بزرگ به یک فرد دموکرات و محبوب، بین مردم خصوصاً نسل جوانان تبدیل کرده‌اند. دلیل ساخت مستندی در مورد محمدرضا پهلوی، شخصیت مهم او در تاریخ معاصر ایران است؛ اما متأسفانه با گذشت چهار دهه از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، کار جدی و خوبی در مورد او تولید نشده است. مجموعه‌ای در دهه فجر سال گذشته با عنوان «در برابر طوفان» ساختیم که مورد استقبال فراوان مردم قرار گرفت. بر همین اساس تصمیم گرفتیم از آن ۱۰ قسمتی که از تلویزیون پخش شد، مستند تک قسمتی خاصی را تهیه و برای پخش آماده کنیم. ساخت مستند «ارثیه پدری» با توجه به موضوع آن، تعجب‌آور نیست؛ زیرا در مورد یک شخصیت مهم تاریخ معاصر کشور تولید شده است. مسئله تعجب‌آور این است که چرا تا امروز مستندسازان در این زمینه کارهای جدی کمی را انجام داده‌اند و اگر هم کاری بوده، بسیار سطحی ساخته شده است. لذا به دلیل این که کارهای اندکی تا امروز در این زمینه ساخته شده، توقعات از سازندگان این نوع آثار افزایش یافته است. مخاطبانی که این مستند را می‌بینند، توقع دارند تمامی آن چه را که درباره «محمدرضا پهلوی» وجود دارد و در خاطره ذهنی آن‌ها قرار دارد را در آن فیلم مشاهده کنند.

♦ چرا درباره این موضوع تا الآن کم کار شده است؟

هنرمندان شاخص جریان حاکم بر سینما و تلویزیون به علت این که در زمان روایت تاریخ نمی‌توانند مطالب و نکته‌های تازه‌ای را به تاریخ کشور اضافه کنند، به عرصه تولید چنین مستندهایی ورود نمی‌کنند و با آن تولید آثاری در این حوزه استقبال نمی‌کند. در واقع به علت این که در دوران پهلوی‌های اول و دوم، با تاریخی سراسر از تاریکی و سیاهی روبرو هستیم، از این رو فیلم‌سازان و مستندسازان روشنفکر، دستاوردی از پرداختن به آن دوره تاریخی به دست نمی‌آورند.

♦ از موانع و مشکلات پیش روی این مستند «ارثیه پدری» بگویید؟

محدودیت زمان، یکی از مشکلات پیش‌رو در ساخت مستندهای تاریخی است. زیرا در این مدت باید روایت و قصه مورد نظر خود را به شکلی مناسب دست‌چین کرد تا ضمن اینکه آسیبی به تاریخ وارد نشود، تمامی مطالب مورد نظر خود را در مستند بیاوریم. همچنین

دسترسی به آرشیو، دیگر مشکل مستندسازان است که خوشبختانه با توجه به این که قبلاً مجموعه تلویزیونی «در برابر طوفان» را تولید کرده بودیم، تصاویر و منابع خوب و مناسبی از آرشیو را در اختیار داشتیم.

♦ چگونه به جذابیت‌های قصه‌گویی در مستندهایتان می‌رسید؟

سینما متکی به قصه است و فرقی نمی‌کند در چه ژانر و چه گونه باشد؛ از مستند آرشیوی و تولیدی گرفته تا فیلم داستانی. زمانی که فیلم‌ساز شروع به تعریف قصه می‌کند، قلاب مخاطب را در دست می‌گیرد، شاید در آخر کار مخاطب بگوید که قصه، قصه ضعیفی بود، اما در نهایت او به قصه ما گوش داده است. عدم وجود قصه‌های خوب و شنیدنی در آنرا سبب می‌شود آن اثر برای مخاطب جذاب نباشد. من در طول تحصیل سینما یاد گرفته‌ام که باید در آثارم قصه تعریف کنم. همیشه اصل را بر همین موضوع می‌گذارم و یکی از راه‌هایی که فیلم‌ساز می‌تواند به قصه خوب در اثرش دست یابد، تحقیق خوب و جامع در رابطه با موضوعی است که قرار است درباره آن کار کند. در طول ساخت مستند، تنها به خط روایی و مسیر اصلی نباید توجه کرد، بلکه به حواشی آن نیز باید پرداخت. مثلاً اگر قرار است در رابطه با ورود امام خمینی (ره) به ایران فیلم ساخته شود، نباید به بدیهیات اکتفا کرد. به سراغ حواشی‌ها هم باید رفت. مثلاً فلاش بک بزینم که امام در حال ورود به ایران است؛ در حالی که شاه در مملکت نیست و با فرار شاه است که

امام به کشور می‌آید. از این دریچه می‌توانید گریزی به ماجرای فرار شاه بزنید. چنگ انداختن به چنین مسائلی است که می‌تواند شاخه‌های فرعی اثر ما را پر و بال دهد. البته این شاخه‌های فرعی خودشان نباید تنومند شوند تا داستان اصلی تحت الشعاع قرار گیرد و این چگونگی پرداخت به قصه‌های فرعی، ظرافت‌هایی دارد که با تجربه حاصل می‌شود. دیدن مستندهای خوب و خواندن رمان، به کارگردان این دید را می‌دهد که هر متنی را از زاویه قصه نگاه کند.

♦ تأثیر عمار در روند فیلم‌سازی شما چه میزان بوده است؟

عمار باید تمام انرژی و پتانسیل خود را در حیطه برگزاری جشنواره بگذارد. چرا که هیچ فرصت و بستری برای دیده و رسانه‌ای شدن کارهای جبهه انقلاب وجود نداشت و این خلاء به شدت حس می‌شد. با تولد «جشنواره مردمی فیلم عمار» این مسئله تا حد زیادی برطرف شد و انصافاً دست‌اندرکاران این جشنواره، در ایام جشنواره و پس از آن، در طول سال با تبلیغ آثار بچه‌های انقلاب در رسانه ملی، مطبوعات و خبرگزاری‌ها، نقش بسزایی در دیده شدن آثارها دارند. این مسئله در حالی برطرف شده که رسانه‌های اصول‌گرا نیز آن چنان که باید و شاید به هنر انقلاب نمی‌پردازند و این «جشنواره فیلم عمار» است که علم بچه‌های انقلاب را در این حوزه برافراشته و امیدواریم که این علم را حفظ کند.



باید سینما را در آغوش کشید

حجت الاسلام مهدی همزاده

می‌گویند شما کمال رمان و سینما را در این می‌بینی که شخصیت داشته باشد که مخاطب با آن همذات پنداری کند. مخاطب که الآن در عالم مُثُل نیست که آنجا اگر باشد همذات پنداری کند در اینجا بحث مفصلی وجود دارد همان عرفان و فلسفی که از آن حقیقت مثل گفته می‌شود آن حقیقت کلی مجرد نوعی که مال نوع انسان و نوع عشق است در تک افراد به‌طور واحد حضور دارد چطور است که اگر شما داستانی بنویسی که نمادی است که ارجاع بدهی به او می‌شود هنر قدسی اما وقتی خودش هم حضور دارد و حضور آن کلی را در خودش نشان می‌دهد اگر چه شخصیت این جهانی است اما ارجاع دارد می‌دهد پس چرا قدسی نباشد؟ حتماً نحوه ارجاع فرق می‌کند اما اینکه بگوییم محال است با فلسفه ما جور در نمی‌آید.

مدیوم سینما را باید در آغوش کشید باید آن را فهم کرد باید تک تک مؤلفه‌های سینما را زیست و زندگی کرد. این که فرض بفرمایید فیلم نامه‌نویس شما دو ساعت فیلم نامه بنویسد و بعد به باقی زندگی روزمره‌اش بپردازد آن جهان را زندگی نمی‌کند. این هم باید در دوره‌ای که ما قبل ساخت اثر است با آن ایده هر چه که هست باید با آن زندگی کند. تظاهر که نمی‌خواهیم بکنیم نه در ساخت نه در ارزیابی نباید این قدر ظاهرگرایی باشیم که اگر چهارتا المان ظاهری در اثر بود بگوییم این اثر انقلابی است باید به آن عمق برسیم که آن سینماگر فیلمی بسازد که در قالب خود قصه از معنا حرف بزند.

اگر سینماگری دارای تکنیک است نباید در زمینه‌ای که او زیست و تجربه‌ای ندارد به او سفارش کار بدهیم. مثلاً یک نفر سینمای اخلاقی را به خوبی می‌سازد چرا باید سینمای دفاع مقدس را به او سفارش بدهیم؟

ما نه رمان را در آغوش کشیدیم و نه تصویر را و نه مجسمه. ما سینما را هم کامل در آغوش نگرفتیم.

بالاخره سینما باید بفروشد شاید در دوره سنتی یک پادشاه هنرمند را ترغیب می‌کرد و می‌گفت فلان مسجد یا میدان شهر را طراحی کنید و کاری هم نداشت مخاطب عام برای آن پولی بپردازد یا نه ولی الآن این طور نیست و ذائقه مخاطب عام ملاک است این هم می‌تواند پاشنه آشیل باشد و هم پله پرش. هنرمند برای جلب مخاطب یا باید برود سراغ لذت‌های سطح پایین یا سراغ زیبایی‌های فطری. این زیبایی فراتر از لذت بصری است و با فطرت مخاطب ارتباط برقرار می‌کند و بسیار هم دشوار است.

علاوه بر فن و تکنیک که بسیار مهم است جهان خاص سینماگر باید از آن سنت فکری و فرهنگی خودمان هم بیاید اهل آن تجربه و سنت باشد. وقتی هر دو را در حد تام خودش داشته باشد در تولید به سبک اختصاصی خود می‌رسد. همان طور که بدون گفتن نام حافظ تشخیص شعرش آسان است درباره فیلم هم می‌تواند این اتفاق بیفتد چون هنرمند برای خودش جهانی دارد که خاص آن سینماگر است و دیگر جای تقلید نیست من اگر بخواهم از برگمان یا از جان فورد تقلید بکنم یک چیز خیلی دم‌دستی و مبتذلی تحویل خواهیم داد.

چرا می‌گویم رمان خود ابرازی فرد منتشرکننده است، می‌تواند این‌گونه نباشد کسانی دیگری هستند که داستان تمثیلی نوشته‌اند. آیا به ذات برمی‌گردد اینکه بگوییم رمان ذاتاً یک خود ابرازی است درست نیست اینکه می‌گفتند هنر سنتی از مُثُل سخن می‌گفت که در همه افرادش جریان داشت بعد می‌گویند آیا این در رمان اتفاق می‌افتد شما درباره یک ماجرای خاص سخن

ما در هنرهای سنتی خود هنرهایی داشتیم همانند موسیقی، خوش‌نویسی و نگارگری که همین امروز در دنیا به‌عنوان هنر اسلامی شاخص هستند، افزون بر آن در جامعه اسلامی به‌شدت مورد عنایت است چون به خوبی توانسته از عهده مبانی فکری هنری خودمان بر بیاید.

چرا در معماری این قدر گفته می‌شود که معماری اسلامی موفق است و معنویت را بازنگری می‌کند، ما مفهومی داشتیم به نام تجلی که این وقتی می‌خواست در حجم فعلیتی همانند معماری خودش را نشان دهد یکی از مصادیقش آب است که تصویر عمارت را در خودش بازتاب می‌کند، دست را در تصویری که در حوض آب افتاده است ببری به چیزی نمی‌رسی و تصویر خراب می‌شود و به همین ترتیب ارجاع می‌دهد که آن هنر هم اصالتی دارد که جلوه آن است در آب پدیدار شده است.

این اتفاق در شعر و موسیقی هم می‌افتد یعنی خود آن فرم بازتابی کننده محتواست. محتوا وقتی صورت پیدا کرده شعر شده است این استعاره‌ها و کنایه‌ها همه بازتابی معنایی است که حافظ می‌خواهد از آن سخن بگوید، جدایی وجود ندارد. موسیقی هم همین طور. ما در هنر سنتی مان توفیقی را شاهد هستیم و آن این است که هنرمندان سنتی ما به نحو درخوری توانایی جلوه بخشیدن معانی را در کالبد حجم و صدا داشتند.

این که می‌گویم مطلق نیست اما در این سی‌چهل سال شاهد تولید آثار خیلی خوبی بودیم که از جنس بازتابی در مؤلفه‌های زیبایی‌شناسی اثر است ولی این در نسبت آثاری که تولید می‌شود در اقلیت محض است. چرا؟ بخشی از آن به قابلیت این مدیوم برمی‌گردد. ما از معنایی حرف می‌زنیم که مربوط به عالم محسوس نیست. اما وقتی می‌خواهد پا را از این عالم فراتر بگذارد می‌خواهد این را به تصویر بکشد تصویر از این حیث قابلیت‌های کمتری دارد به خاطر همین در نگارگری‌های ما یک بخشی از آن فارغ از این ماجرا است. در نگارگری وقتی مفاهیمی که حافظ در شعر گفته را می‌آید تصویرسازی می‌کند، زمانی که فقط کلام بود متناسب با معنا بود اما وقتی به تصویر تبدیل می‌شود دیگر آن قابلیت خود را از دست می‌دهد.

من موافق نیستم که تصویر تأویل‌پذیر نیست. معتقدم معنای خاص خودش را می‌طلبد. صورتی که در فلسفه و عرفان گفته می‌شود اعم از صورت تجسمی است. بعضی معتقدند چون سینما حاصل راه‌آورد این دوره مدرن است و از ساحت انسان مدرن آمده و در عالم ماده توقف کرده قابلیت این را ندارد که در آن از معنویت سخن بگوییم خب این با عرفان در تعارض است اما با فلسفه نیست.

در غرب یک درنگی کردند یک سلوکی داشتند تا به سینما رسیدند. سنت مجسمه‌سازی در غرب به‌شدت جدی است به خصوص در کلیسا بعد از آن وارد رمان می‌شوند یک ثبات جدی در رمان وجود دارد و بعد آرام آرام رمان با تصویر تلفیق می‌شود و به سینما تبدیل می‌شود آن‌ها یک مسیر آرام‌گذرانده‌اند و در هر کدام یک کمالی را برای خودشان طی کرده‌اند ما خیلی باعجله وارد شدیم.



روز هشتم سینما فلسطین



اقشار مختلف مردم در حاشیه اکران ها



غرفه اکران مردمی



اقشار مختلف مردم در حاشیه اکران ها



حاج داوود زارع، سوژه مستند «چشمائی برای خدا»



بولتن های روزانه جشنواره



ایستگاه صلواتی



در حاشیه سینما



در حاشیه سینما



استودیوی برنامه تلویزیونی



حضور خانواده در سینما



گفت‌وگو با مخاطبان



غرفه فروش محصولات «عماریار»



غرفه ایوان رنگین کمان



در حاشیه سینما



حضور اقشار مختلف مردم



نشست یک روز یک تجربه با حضور علی نوری اسکویی

اخبار اکران‌های مردمی



استان: همدان
شهرستان: نهاوند
مکان اکران: حوزه شهید ابوالقاسی
تاریخ اکران: ۹ دی
فیلم‌های اکران شده: من مدیر جلسه‌ام، اکسیژن



استان: یوشهر
شهرستان: دشتستان
شهر: برازجان
مکان اکران: کاروانسرای مشیرالملک
تاریخ اکران: ۹ دی
فیلم‌های اکران شده: نماهنگ فتنه شاید



استان: فارس
شهرستان: فسا
مکان اکران: مسجد فلسطین
تاریخ اکران: ۱۱ آذر
فیلم‌های اکران شده: نماهنگ شیطان بزرگ، فیلم تک خوان



استان: همدان
شهرستان: نهاوند
مکان اکران: مسجد امام رضا
تاریخ اکران: ۱۱ دی
فیلم‌های اکران شده: کارگران مشغول کارند، اکسیژن



استان: خراسان رضوی
شهر: گلپهار
محل اکران: دبیرستان والا معین
تاریخ اکران: ۱۴ آذر
فیلم اکران شده: تک خوان



استان: فارس
شهرستان: آباده
شهر: بهمن
مکان اکران: حرم امام زادگان احمد و جعفر
تاریخ اکران: ۱۳ آبان
فیلم‌های اکران شده: تک خوان

ما و دغدغه

کار فرهنگی

مصاحبه با خانم انصاری اکران کننده شهرستان داراب

خانم انصاری معلم قرآن روستای «قلعه بیابان» از توابع شهرستان داراب است و به واسطه شغل شوهرش در روستا زندگی می‌کند و همان‌جا فعالیت‌های فرهنگی خود را ادامه می‌دهد اما محدود به روستا نشده است. او از سال ۱۳۹۲ با جشنواره عمار آشنا شده و در کنار شغلش اکران فیلم‌های عمار را هم انجام می‌دهد. مصاحبه زیر بخشی از گفت‌وگو با او است.

چطور با جشنواره عمار آشنا شدید؟

زمانی که به موسسه قرآنی بیت‌الاعظم می‌رفتم در آنجا خواهری یکی از بچه‌ها که با هم قرآن حفظ می‌کردیم مسئول اکران خواهران داراب بودند. بعد از این که چند برخورد با هم داشتیم به من پیشنهاد داد که اگر دوست دارید به کمک ما بیایید و اکران کنید؛ من آنجا با جشنواره عمار آشنا شدم.

چرا تصمیم به اکران فیلم گرفتید؟

من همیشه دغدغه کار فرهنگی داشتم و می‌خواستم یک کار فرهنگی درست انجام دهم که مفید واقع شود. من فیلم‌های تلویزیونی را خیلی نگاه می‌کردم و هر فیلمی که می‌دیدم به‌جز سرگرمی، نکته مثبتی در آن فیلم‌ها نمی‌دیدم؛ ولی زمانی که فیلم‌های عمار را دیدم متوجه شدم واقعاً تأثیرگذار است. از آن جایی که دیدم این فیلم‌ها خوب است، گفتم شاید الان که دوره رسانه و اینترنت هست، این فیلم‌ها بهترین چیزی است که می‌تواند روی بچه‌ها تأثیر بگذارد. از آنجا بود که گفتم این یک کار فرهنگی مؤثر است.

در چه جاهایی اکران داشته‌اید؟

معمولاً پایگاه بسیج، مدرسه‌ها و روستاها.

اولین اکران تان کجا و چه فیلمی بود؟

اولین اکرانم فیلم «ابراهیم در آتشگاه» بود که در یک مدرسه ابتدایی برگزار کردم.

تا الان چند اکران داشته‌اید؟

دقیق نمی‌توانم بگویم ولی حدود شصت تا اکران داشته‌ام.

پرمخاطب‌ترین اکران تان کدام اکران بوده است و چند نفر مخاطب داشته است؟

دو تا دبیرستان باهم بودند که نمازخانه‌شان مشترک بود و باهم یک جا آمدند و برای آن‌ها اکران کردیم.

کدام فیلم را تا به حال بیشتر اکران کرده‌اید؟

یکی همین «علمک» بوده، مادرانه را هم پارسال در بیشتر پایگاه‌های بسیج برای خانم‌ها گذاشته‌ایم.

کدام یک از فیلم‌های عمار را از تلویزیون دیده‌اید؟

معمولاً نماهنگ‌هایش را می‌بینم، نماهنگ «به رنگ ارغوان» را چند بار دیده‌ام.

مخاطب اکران‌هایتان معمولاً چه قشری هستند؟

بیشتر مخاطب مان نوجوان‌ها بودند.

قبل یا بعد از اکران در مورد فیلم‌ها صحبت هم می‌کردید؟

معمولاً بچه‌ها بعدش صحبت می‌کنند، روال این است که اول فیلم‌ها را می‌گذاریم و حتماً هر اکرانی که می‌رویم یک سخنران هم داریم و یا از بچه‌های خودمان هستند.

در اکران‌هایتان شده است که مخاطب‌تان تحت تأثیر قرار بگیرند؟

بله. معمولاً خندیدن‌شان سر «علمک» بود. این فیلم طوری بود که نظر بچه‌ها را کاملاً جذب می‌کرد.

در اکران‌هایتان تا به حال مهمان ویژه هم داشته‌اید؟

پارسال یکی از آقایان رزمنده که قبلاً در دفاع مقدس بودند و الان هم از مدافعان حرم هستند را به عنوان سخنران در چند جای عمومی دعوت کردیم.

در حاشیه اکران‌ها چه برنامه جانبی دیگری داشته‌اید؟

در کنار هر اکرانی که در مدرسه راهنمایی و دبیرستان داشتیم یک چیزی به نام بسته شهادت داشتیم. یک تیکه از پنبه‌هایی که کنار استخوان‌های تابوت یک شهید گنم گذاشته بودند، یکی از آقایان پیدا کرده بود و برایمان آورده بود. این پنبه‌ها با پرچمی که برای روی تابوت شهید بود داشتیم و همیشه بعد از این که فیلم تمام می‌شد به سخنران می‌گفتم که در مورد این بسته‌ها هم برای بچه‌ها توضیح بدهد؛ بعد هم مداحی شهید گنم را برایشان می‌گذاشتیم و دم درب می‌گرفتیم که وقتی می‌خواهند از سالن خارج شوند، حالا روی آن دست می‌کشیدند و بعضی‌ها هم دوست داشتند که از آن پنبه‌ها به آنها بدهیم که بعداً یک تیکه هم به آن‌ها دادیم.

در کنار اکران‌های چه کارهای فرهنگی دیگری می‌کنید؟

چون جزو ستاد نماز جمعه بودیم معمولاً یکی دو سال خیلی از کارهای فرهنگی که می‌خواست در شهر انجام شود به بچه‌ها پیشنهاد می‌دادند و بعد خودمان کار انجام می‌دادیم. مثلاً نمایشگاه عفاف و حجاب بود، بچه‌ها اکثراً جزو خادم‌الشهداء بودند و برای برنامه‌های راهیان نور باشد یا یادواره شهید فعالیت می‌کنند.

هزینه‌ها و تدارکات اکران را چطور تأمین می‌کردید؟

فقط از طریق بچه‌های خودمان بود؛ واز هیچ جای دیگری حمایت نمی‌شدیم. مثلاً اگر برای جابه‌جایی وسایل ماشین می‌خواستیم بچه‌ها نوبتی ماشین‌های

پدر و مادرشان را می‌آوردند یا وسایل را از حوزه‌های مختلف می‌گرفتیم.

در اکران‌ها بیشتر با چه مشکلاتی روبه‌رو بودید؟

بیشتر تهیه وسایل اکران برایمان مشکل بود.

کدام اکران تان بیشتر بحث برانگیز بوده؟

فیلم «علمک»، چون برایشان جالب بود در موردش بحث می‌کردند. «پدر، مادر، فرزند» و «چند کبریت» که در بسته‌های سال‌های اول بودند را برای بچه‌های ابتدایی گذاشتیم، و بچه‌ها خیلی در موردش بحث می‌کردند.

خودتان بیشتر با کدام فیلم جشنواره عمار ارتباط برقرار کردید؟

من مستندهایش را خیلی بیشتر از فیلم‌های داستانی‌اش دوست دارم؛ یعنی به نظرم مستندها را خیلی قوی‌تر کار کردند. مثلاً چند تا از مستندهایش این قدر برایم جالب بود که به بچه‌ها هم پیشنهاد می‌کنم که ببینند، البته فیلم‌های داستانی «رو به قبله» را هم خیلی دوست داشتم.

برای اکران چقدر وقت می‌گذارید؟

بچه‌هایی که اینجا اکران می‌کنند و خواهرانی که با هم هستیم، هر کدام در یک جایی در کارهای فرهنگی مشغول بودند و در اکران عمار معمولاً از وقت کارهای دیگرشان گرفته می‌شد.

جشنواره عمار چه اثری روی مخاطبان می‌گذارد؟

در سال اولی که اکران کردیم، یکی از روستاها رفتیم که الان جمعیتش خیلی کم شده و خیلی هم از داراب دور بود. تقریباً یک ساعت طول کشید که رسیدیم و خیلی هم محروم هستند. ما با آنجا هماهنگ کردیم و داخل مدرسه‌شان رفتیم و دو اکران یکی برای بچه‌هایشان و یکی هم برای برادرهایشان داشتیم. بعد از ظهر هم سخنرانی داشتیم که موضوع مان هم ماهواره بود. چند روز بعد یکی از اهالی روستا به یکی از آشناهایمان گفته بود، این‌ها که آمده بودند نمی‌دانم چه فیلم‌هایی به خانم‌هایمان نشان دادند که خانم ما خودش آمده و ماهواره را جمع کرده.

فکر می‌کنید مهم‌ترین مکانی که باید در آن اکران انجام شود، کجاست؟

به نظرم یکی مسجد است و یکی مدرسه است.



لرستان؛ قله‌های بلند پیشرفت

ظرفیت‌های استانی پیشرفت اقتصادی

صنایع سنگ استان سوژه دیگر این مستند بود. بخش زیادی از مردم استان در همین چند سال اخیر در صنعت سنگ ساختمانی مشغول بودند. ظرفیت سنگ در این منطقه به قدری بالا بود که کارخانه بزرگ و مدرنی برای تولید جهت صادرات ایجاد شده بود و ما از این کارخانه بازدید کردیم که تنها با ۲۰ درصد ظرفیت کار می‌کرد. حال و روز باقی کارخانه‌های سنگ و معادن سنگ نیز بهتر از این نبود و بسیاری از آنها به دلیل رکود در صنعت ساختمان تعطیل شده بودند و اعتقاد داشتند روز به روز اوضاع بدتر هم می‌شد.

به مانند سایر سفرهای استانی در این سفر هم به مناطق محروم استان در منطقه کوهرنگ سفر کردیم. با روستاهایی مواجه شدیم که تقریباً از جمعیت خالی شده بود و تنها پیرمردها و پیرزن‌ها مانده بودند و جوان‌ها همه برای کار به شهرهای بزرگ خوزستان و لرستان و تهران سفر کرده بودند. مردمانی دیدیم که به غیر از چند دام سبک، با یارانه زندگی می‌کردند و حتی توانایی آن را نداشتند که خانه‌های خود را بازسازی کنند و عمده خانه‌های آنها به ویرانه تبدیل شده بود و با اندک زلزله‌ای بر سر آنها آوار می‌شد (امیدواریم که نشود).

لرستان اگرچه قله‌های بلندی از ظرفیت‌ها را در دامان خود دارد اما مشخص نیست که قله‌های به این بلندی چرا به چشم مسئولین نمی‌آید و این قله‌ها همچنان در غربت سر می‌کنند. لرستان را باید استان «قله‌های غریب» نامید.

شده بودند اما تقریباً بلااستفاده افتاده بودند. ایشان معتقد بود که جنگ امروز جنگ اقتصادی است و خود را سرباز و افسر این جنگ می‌دانست؛ اما معتقد بود فرماندهان به خوبی فرماندهی نمی‌کنند!

چشمه‌های زلال این استان باعث شده بود پرورش ماهی در این استان هم رونق داشته باشد ولی به مانند سایر استان‌ها از دلالتی و مشکلات بازار رنج می‌بردند. باغداری هم رونق خوبی در این استان داشت و به دلیل طبیعت چند اقلیمی این استان از زردآلو که سردسیری است تا انجیر که گرمسیری است در این استان به ثمر می‌نشست اما همگی به اتفاق از دلالتی و نبود صنایع تبدیلی رنج می‌بردند. تنها در یک محصول بود که صنایع تبدیلی برای آن ایجاد شده بود که آن هم محصول انار شهرستان کوهدشت بود، محصولی که خود از بیماری شدید رنج می‌برد.

از بخش‌های جذاب این مستند، همراهی با یک محقق و کارآفرین بسیار خوش فکر در حوزه تولید محصولات مختلف از عسل بود. ایشان توانسته بود برای زنبورها بهار مصنوعی ایجاد کرده و ۱۲ ماه سال زنبورها را در یکجا نگهداری کند و همچنین توانسته بود محصولات مختلفی مانند زهر زنبور عسل و ملکه را تولید کند. اما مهم‌ترین بخش کار ایشان این بود که توانسته بود تولید ژل رویال یک سال یک کندوی زنبور عسل را در یک روز تولید کند و به روش تولید صنعتی ژل رویال که ماده دارویی بسیار غنی و گران قیمت است دست پیدا کند.



سید حسن موسوی فرد

پس از بام ایران، مقصد بعدی سفرهای استانی ثریا، قله‌های سرسبز استان لرستان بود. پس از آنکه تیم تحقیق مستند، سوژه‌های استخراج شده برای ساخت مستند از لرستان را ارائه کردند، مشخص شد که دستمان از جهت سوژه پراست؛ لذا همین موضوع باعث شد سفر ما به استان پر ظرفیت به درازا بکشد. از محرومیت‌های این استان شنیده بودیم اما پس از سفر به منطقه متوجه شدیم با وجود این محرومیت، حجم کارهای صورت گرفته در این استان به نسبت استان‌هایی مانند ایلام قابل توجه بود و زیرساخت‌های بیشتری در این استان ایجاد شده بود. به عنوان مثال باینکه بحث گیاهان دارویی در استان ایلام یک موضوع جدید و پایلوت بود اما در استان لرستان دو کارخانه مطرح داروهای گیاهی و کارگاه‌های مختلف عرق‌گیری وجود داشت. در ابتدای سفر بازدید از یک شرکت داروهای گیاهی داشتیم. مدیرعامل شرکت خود، دانش‌آموخته داروسازی بود و گلایه‌های فراوانی از عدم توجه به ظرفیت بزرگ گیاهان دارویی و داروهای گیاهی داشت. ایشان بخش‌های مختلف شرکت و آزمایشگاه و ماشین‌آلاتی را نشانمان داد که برای تولیداتی چندین برابر تولید فعلی آماده

راوی مظلومیتِ اسلام انقلابی

نگاهی به مستند «ابوذرها نمی‌میرند»

فرهنگ در فضای رسانه‌ای و نخبگانی کشور است.

«ابوذرها نمی‌میرند» راوی مظلومیت گفتمان انقلاب اسلامی در کشورهای همسایه است. این مستند نشان می‌دهد با وجود استقبال و پذیرش شایان توجه در میان طیف‌های مختلف کشورهای هند و پاکستان از انقلاب اسلامی، به دلایلی از جمله کم‌کاری برخی مسئولین و گاهی هم تنگناهای مالی، باوری به نام انقلاب اسلامی به سختی در حال فعالیت است و شهید رحیمی نمادی برای مظلومیت این باور و فعالیت‌های حول آن است.

این مستند نشان می‌دهد مسلمین هندوستانی با وجود جمعیت ۲۰۰ میلیون نفری در تنگناهای اقتصادی و فرهنگی به سر می‌برند و دلارهای نفتی عربستان سعودی در این کشور مشغول فعالیت گسترده و جذب ملت مستضعف هند به سوی تفکر وهابی است. در این مستند دوربین ناصر نادری سمت فقر و فلاکت چرخیده و تصویری از مضمیقه‌های فرهنگی و اقتصادی مسلمین به ویژه شیعیان هندی را به تصویر کشیده است. هرچند در برخی بخش‌ها روایت به شدت تکه‌پاره است و بیننده ممکن است نخ ماجرا از دستش خارج شود و تلاش کند تکه‌های پازلی را که نادری مقابل او گذاشته، سرهم کند؛ در صورتی که می‌توانست از همان ابتدا تکلیف بیننده را با روایت روشن کند و بگوید می‌خواهد از شهید رحیمی حرف بزند یا از فقر فرهنگی و اقتصادی مسلمین شبه‌قاره؟

مستند «ابوذرها نمی‌میرند» مسائل تمدنی جهان اسلام همچون وحدت میان شیعیان و اهل تسنن را نیز هدف گرفته و از آنها نیز روایتی ارائه کرده است. روایتی که بعد از چهل سال از پیروزی انقلاب اسلامی در حال ارائه شدن است و تا پیش از آن هیچ‌کدام از

نهادهای فرهنگی حتی انقلابی نیز چنین کاری نکرده بودند. نقش استعمار دراز بین بردن هویت فرهنگی ملت‌های هند و پاکستان یکی دیگر از نکاتی است که در «ابوذرها نمی‌میرند» به آن پرداخته شده و این مستند به آن بی‌توجه نبوده است. با این وجود باید اشاره کرد که تنوع موضوعات طرح شده در اثر به نوعی موجب سرگردانی بیننده می‌شود و بهتر است گفته شود «ابوذرها نمی‌میرند» مستندی سرگردان است.

البته این روایت‌ها جدا از بستر اصلی مستند، یعنی شهید رحیمی نیست و وقتی صحبت از وحدت در مستند شده اشاره به نقش شهید رحیمی در فعالیت‌های وحدت‌آفرین و مانند آن نیز شده است.

شهید رحیمی به گواه این مستند شخصیتی خستگی‌ناپذیر است و همواره برای تقویت تفکر اسلام انقلابی در برابر اسلام سازش و آسایش، افق‌های تازه‌ای پیش روی خود می‌گشاید و دامنه فعالیت‌هایش را محدود به یک نقطه نمی‌کند. در این مستند می‌بینیم وقتی شهید مطرح می‌کند که می‌خواهد به منطقه مولتان در پاکستان برود، همسرش به سبب نبودن امکاناتی مثل مدرسه با رفتن وی موافقت نمی‌کند؛ ولی از آنجا که کارکردن در مناطق مظلوم و محروم از حیث فرهنگی برای شهید رحیمی در اولویت است به قتلگاه خود هجرت می‌کند و خون پاکش توسط تروریست‌های تکفیری به زمین ریخته می‌شود، تا بار دیگر نشان دهد همواره هرکس علیه یزید زمان خود ایستادگی کند لاجرم سرنوشتی شبیه به سرنوشت سیدالشهدا(ع) در انتظارش است.

مستند «ابوذرها نمی‌میرند» کاری است که ناصر نادری آن را تهیه و کارگردانی کرده و خانه مستند انقلاب اسلامی مجری طرح این مستند بوده است.

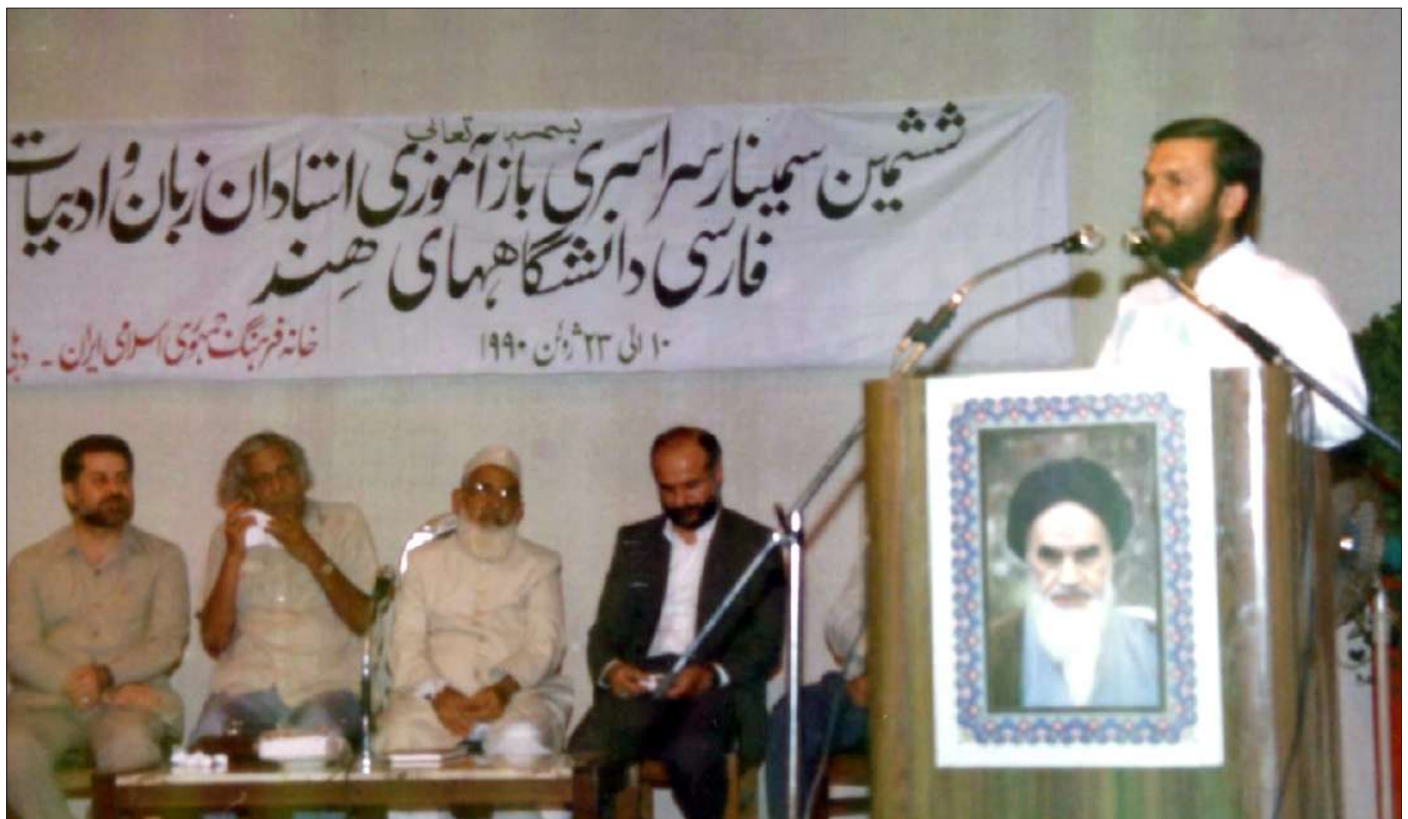


حسام ابنوس

شهید سیدمحمدعلی رحیمی را باید یکی از شهدای گمنامی دانست که با وجود مشخص بودن نام و نشانش اما نه تنها در میان مخاطبان عام بلکه در میان فعالین فرهنگی نیز ناشناس مانده است. شخصیتی که به فعالیت‌های فرهنگی در راستای صدور پیام انقلاب اسلامی در میان غیرایرانی‌ها به‌خصوص مسلمانان شبه‌قاره شناخته می‌شود، اما در میان هم‌وطنان خود کمتر بهره‌ای از نام و نشان دارد.

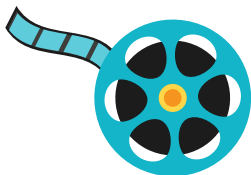
مریم قاسمی زهد همسر این شهید عرصه فرهنگ، به تنهایی وارد میدان شده تا غبار مظلومیت از چهره همسر شهیدش پاک کند و در این مسیر ابتدا در کتاب «رسول مولتان»، خاطرات خود از زندگی با شهید رحیمی را منتشر و اکنون به عنوان راوی مستند «ابوذرها نمی‌میرند» به کارگردانی و تهیه‌کنندگی ناصر نادری ظاهر شده تا بتواند ابعادی از فعالیت‌های شهید رحیمی را به مخاطبان معرفی کند.

این مستند در نظر دارد تصویری از فعالیت‌های فرهنگی این شهید را به تصویر بکشد و گوشه‌ای از جهاد فرهنگی شهید رحیمی را که توسط تروریست‌های تکفیری وابسته به آمریکا ترور شده، به نمایش بگذارد. شهیدی که شاید اگر در عرصه دفاع یا سیاست خونش ریخته می‌شد بسیار شناخته شده‌تر از اکنون بود و این نمادی بر مظلومیت





آنچه در سینما اشتباه می‌گیریم!



لغت نامه سینمایی

فیلم، باعث اعصاب خوردی است. **چیپس:** یک نوع خوراکی است که از ورقه‌های سیب‌زمینی تهیه شده و خودش در سینما اصلاً مهم نیست؛ بلکه صدای چرق چرق بسته بندی اش مهم است که به همراه غیبت عمه‌فریده، در سکوت سالن سینما به گوش برسد.

سالن سینما: تاریک‌خانه‌ای که بیشتر حس خوابیدن را به انسان منتقل می‌کند تا تماشای فیلم دارد. محیطی که در آن سروصدا ممنوع بوده ولی غیبت عمه‌فریده این قانون را خرد و خمیر کرده است. **صندلی سینما:** وسیله‌ای برای نشستن، که حداقل پنج دقیقه ابتدای فیلم، مخصوص یافتن آن است. همیشه هم یک نفر در صندلی کناری نشسته که ناهارش را با پیاز یا سیر خورده و فرصت تنفس به آدم نمی‌دهد.

آپارات: وسیله‌ای مربوط به چند قرن پیش که صدای «تررررررر» آن از صدای فیلم بیشتر بوده که بعد از پیشرفت علم و فناوری، رسماً جایش از اتاق آپارات به جلوی در سینما، برای دکور، تغییر یافته است. **آپاراتچی:** یک نفر کارمند، همراه با کلاه نقاب‌ی که حتی از کارگردان‌ها هم نقش مهم‌تری در تحولات سینما دارد. او تنها کسی است که تیتراژ انتهای فیلم را به طور کامل می‌بیند.

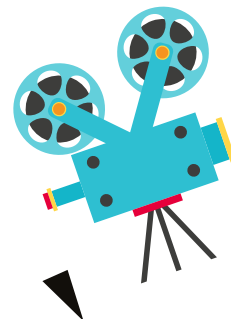
علیرضا تائبی

گیشه: مکانیست در ابتدای ورودی ساختمان سینما که منشا بسته شدن پیاده‌روی مقابل است. هیچ‌کس نمی‌داند که چرا همواره اکثریت صف، بعد از کمی صحبت کردن از صف خارج شده و به افق می‌پیوندند؟! **بلیط:** تکه برگ کاغذی که چند سال آژگار قرار بوده که پشتش «محل تبلیغات شما» باشد ولی تغییری نکرده است.

بلیط نیم بهای سه‌شنبه‌ها: تکه برگ کاغذی که علاوه بر پیاده‌رو، مقابل سینما، خیابان‌های اطراف را هم دچار راه‌بندان می‌کند. روز سه‌شنبه، روزی است که مگس هم در سطح شهر پرنمی‌زند؛ اما جلوی در سینما، تلفات گرفته می‌شود. اگر تصمیم دارید که فامیل‌های قدیمی و حتی پدربزرگ خدایامرز خویش را ببینید، یک روز سه‌شنبه به سینما بروید.

بوفه: مکانی در ورودی سالن سینما که منشا تمامی آلودگی‌های صوتی در سالن، به جز غیبت عمه‌فریده، است. قبل از شروع فیلم، مسئول بوفه وقت سرخاراندن ندارد و بعد از شروع فیلم آن قدر وقت دارد سرش را بخاراند تا کچل شود.

پاپ کورن: دانه سفید رنگ که از خانواده ذرت است و به کار بد فیل ربطش می‌دهند! خرت خرت نفر پشت سری، همراه با غیبت عمه‌فریده در نقطه اوج



دوبلته



محمد رضا درخشان

**در بالکن است و نقش اول با اوست
آن فیلم که بهره بُرد از او بس نیکوست
زیبایی هر سکانس در یک چیز است
سیگار بکش پس از خیانت ای دوست!**

شرایط اکران

اکران مردمی چه شرایطی دارد؟

فیلم‌ها را در جمع اکران کنیم

زیرا

- بهانه‌ای است برای جمع‌های دورهمی
- باعث عرضه محتوا به افراد دیگر می‌شود و امکان دسترسی به مخاطبان مختلف را فراهم می‌کند.
- اکران در جمع باعث ایجاد بحث و تبادل نظر بر روی فیلم‌ها می‌شود.
- اکران بهانه‌ای است برای جذب افراد برای فعالیت‌های فرهنگی دیگر.

بازخورد و گزارش اکران را ارسال کنیم

زیرا

- بدون بازخورد امکان فهم نیازها و نقاط ضعف و قوت میسر نمی‌شود.
- ارسال بازخورد، مسیر رفتن به سمت تولید محتوای متناسب با نیازهای روز جامعه و خواسته‌های مردم را هموار می‌کند. و مردم‌اند که ارزش‌ها و ضریب‌دهی‌ها را مشخص می‌کنند.

فیلم‌ها را به دیگران هم برسانیم

زیرا

- باعث گسترش شبکه اکران مردمی توسط خود اکران‌کننده‌ها می‌شود.
- البته فراموش نکنیم که فیلم‌ها را بعد از ثبت نام شخص به او تحویل دهیم تا راه ارتباطی بین اکران‌کننده و دبیرخانه قطع نشود.

- در تمام طول سال می‌توان اکران داشت.
- با توجه به مناسبت‌های مختلف می‌توان فیلم‌های متناسب با آن زمان را اکران کرد.

اکران فیلم، زمانی تأثیرگذار است که به صورت مستمر برگزار شود.

اکران فیلم‌ها مختص ایام جشنواره نیست

اکران‌های مردمی یک فرصت است برای انجام فعالیت‌های فرهنگی، فروش کتاب، سخنرانی، دیدار با خانواده شهدا، نمایشگاه عکس، جلسه نقد فیلم و بسیاری برنامه‌های دیگر.

در برنامه‌های اکران، لزومی ندارد که فقط فیلم پخش شود

داشتن تجهیزات خوب

باید تمام توان و تجهیزاتمان را در جنگ فرهنگی پای کار بیاوریم.

دسترسی نداشتن به بعضی تجهیزات، دلیل بر این نیست که ما از اکران فیلم‌ها منصرف شویم. برای اکران می‌توان از تلویزیون، لپ‌تاپ، تبلت و حتی گوشی همراه استفاده کرد.

چه چیزهایی در اکران مردمی شرط نیست؟



لطفاً حرفه‌ای نباشید!

«هنرمند مردمی» در برابر «هنرمند حرفه‌ای»

محسن آقابابایی

شویم، این آب صاف‌تر باشد. اساساً وقتی هنوز جای «مخاطب / مردم» در اقتصاد فرهنگ و هنر لحاظ نشده، سخن از مردمی بودن کل این عرصه چندان موجه نیست.

● مسئله هویت

از معیشت هنرمند که بگذریم، بحث هویت یابی او نیز مطرح است. مع‌الاسف وقتی کسی، جوانی جویای نام مثلاً، خود را عضو خانواده سینما ببیند، ناخواسته تلاش می‌کند مشخصه‌های هویتی ناچوری را در خود ایجاد کند. این بحث سر دراز دارد، اما عجلاناً تا زمانی که «فرهنگ سینما» شخم نخورده، بهتر است هنرمند ما خود را «معلم دوربین‌په‌دست» ببیند تا «سینماگر». این امر احتمالاً به آن فرایند شخم‌زدن هم یاری خواهد کرد.

● همه در خدمت عدالت

نکته مهم دیگر این است که اگر بشود بقال و کارمند و معلم و نظامی و مکانیک و برق‌کار و بقیه ملت را اهل بیان، فرضاً دوربین‌په‌دست کرد، تحقق عدالت افق روشن‌تری خواهد داشت. می‌دانم آموزش هنر (خصوصاً سینما) هم مسئله‌ای است. نکته «آموزش» را در بند بعدی می‌گویم. مع‌ذک وقتی سرخ‌ذات‌سازی و منظردهی و مسئله‌سازی جمع معدودی را، به نام سینماگر یا هنر دیگری، در دست داشته باشند، راحت‌تری توانند آن حوزه را کنترل کنند. باید دست هر فرد مردم، خنجری داد تا به قدر توان و به شیوه خود بر هیكل منحوس سرمایه‌داری و تجزیه و تزییر بزنند. در جنگ هم اگر بنا بود صرفاً به نیروی رسمی و کلاسیک آموزش دیده پادگان‌های نظامی امید ببندیم، هزار باره بلعیده شده بودیم!

● آکادمی نامربوط

و اما آموزش! آوینی، رحمت‌الله‌علیه، اعضای

حرفه‌ای چگونه است؟ خودتان می‌دانید. البته که استثنائات را در نظر نمی‌گیرم.

اگر انتظار داریم و انتظار بجایی هم هست که هنرمند با جامعه‌اش بیگانه نباشد، زمینه‌اش کجاست؟ هنرمند در متن این زندگی است که حد و رسم آن را می‌فهمد و اگر فرارفتنی هم هست، پس از این درک صورت می‌گیرد. فعالیت حرفه‌ای اگر هم مطلوب باشد، برای معدودی مطلوب است. (همین وضع با کمی تفاوت در حوزه و دانشگاه هم دیده می‌شود. داد بزرگان به هواس است که چرا جوانی که برای تحصیلات به قم یا مراکز علمی دیگر می‌رود، پس از کسب فضایل به دیار خود باز نمی‌گردد! همه می‌خواهند علامه دهر بشوند! اما آیا همه توان، استعداد و تکلیفشان جهاد علمی به این شکل متمرکز است؟ ازدیاد آماس‌گونه «مؤسسات پژوهشی» با وجود وضع گریه‌آور پژوهش، حقایق زیبایی را گوشزد می‌کند. نکته این جاست که اگر طلبه‌ای می‌باید مسیر جهاد علمی به شکل متمرکز را ادامه بدهد، لایذ از سوی قوه عاقله‌ای به او تکلیف خواهد شد!

● هنرمعیشت

مسئله اقتصاد هنر و فرهنگ و مشخصاً معیشت هنرمندان (ارتزاق از هنر؛ هنر به مثابه شغل) هم مطرح است. به نظر شما اگر فرداروزی زبانم لال، به سمت اقتصاد مقاومتی حرکت کردیم و آرزوی بستن شیر نفت محقق شد و بنا شد (یعنی مجبور شدیم) که با حساب و کتاب بیشتری خرج کنیم، چقدر از این تولیدات فرهنگی و هنری همچنان تولید خواهند شد؟ چه میزان از این لشکر فعال فرهنگی، برای فرمانده‌اش باقی خواهد ماند؟ اثرپذیری این جبهه (جبهه فرهنگی و هنری انقلاب) از آمدوشد دولت‌های رنگارنگ را چگونه باید سامان داد؟ گیروگرفت معیشت در این حوزه، شبیه کلاف سردرگم شده است. شاید اگر به سرچشمه نزدیک

در این یادداشت می‌خواهم «هنرمند مردمی» را در برابر «هنرمند حرفه‌ای» قرار بدهم. می‌خواهم این بحث را طرح کنم (صرفاً طرح کنم) که در مسیر مردمی کردن عرصه فرهنگ و هنر، باید به سمت تربیت هنرمند مردمی رفت. نکته‌ای که چندی است به صورت یک ضرورت نمایان شده است.

«مردمی بودن» معمولاً معادل وجهه‌مردمی داشتن و اقبال جماعت به فرد هنرمند فهمیده می‌شود. گاهی هم پرداختن به مشکلات مردم و مسائل واقعی آنان را مردمی بودن می‌دانند. این هر دو درست است، اما منظور من در این یادداشت از تعبیر «مردمی»، دقیقاً غیرحرفه‌ای بودن است. توضیح می‌دهم.

● هنر به مثابه شغل

هنرمند حرفه‌ای در تلقی مرسوم، کسی است که به شکل تمام‌وقت، متمرکز و به‌منزله شغل به یک رشته هنری مشغول است. اگرچه این فرد طبعاً در آن رشته تخصص دارد، اما گویا در زمینه دیگری تخصص ندارد، یا اگر دارد آن را جدی نمی‌گیرد. با این فرض، شغل هنرمند مردمی، هنر نیست. او ممکن است لوله‌کش ساختمان باشد. ممکن است برق‌کار، نظامی، معلم، کارمند هراداره‌ای یا مغازه‌دار باشد و هم‌زمان، فیلم‌بردار، کارگردان، خواننده یا نوازنده هم. این نکته چه تفاوت‌هایی در کار ایجاد می‌کند؟ چه مزیتی دارد؟

● قرنطینه حرفه‌ای

از این‌جا شروع می‌کنم که از ایجاد فضای قرنطینه‌ای و به تعبیری هیروتی در اطراف هنرمند جلوگیری می‌کند. اگرچه بناست که در هنر، افقی فراتر از زندگی روزمره (وضع موجود) گشوده شود یا متناظر با چنان افقی فعالیت شود، اما این افق با همین زندگی مماس است. از «این‌جا» است که حرکت می‌کنیم. «این‌جا» برای فرد هنرمند

بارانی در دشت ناامیدی

درباره مستند «دشت آدم‌خوار» ساخته مصطفی شبان

بارانی در این اثر مورد بی‌توجهی قرار گرفته است. روایتی که مربوط به چگونگی تلاش ده‌ساله او بر روی این زمین و فراز و نشیب‌هایی که بدون شک در این مسیر برای او به وجود آمده، می‌شود. موضوعی که پرداختن به آن در وهله اول باعث افزایش جذابیت کار می‌شد چرا که فراز و نشیب‌های به وجود آمده در این مسیر خود به‌عنوان گره‌هایی در دل قصه می‌توانست پدیدآورنده عنصر تعلیق باشد. نکته دوم این است که عدم پرداختن به این بخش از اتفاقات پیش‌آمده برای آقای بارانی، باعث ایجاد خلایق در روایت کلی اثر شده که سوالات متعددی را در ارتباط با آنچه در طی این ۱۴ سال (از زمانی که تصمیم می‌گیرد کشاورزی در دشت آدم‌خوار را آغاز کند تا زمانی که اولین محصول آنجا را برداشت می‌کند) در ذهن مخاطب پدید می‌آورد.

یکی دیگر از نقاط ضعف مستند «دشت آدم‌خوار» را باید در کم‌توجهی سازندگان اثر در پرداختن به تأثیر نگاه علمی و تحصیلات آکادمیک آقای بارانی در موفقیت‌های او دانست هرچند که بخشی از مستند به شرح سفر دوساله آقای بارانی به آلمان و ادامه تحصیلش در رشته کشاورزی در این کشور اختصاص دارد ولی به نظر می‌رسد با توجه به تأثیر عمیق تحصیلات دانشگاهی در تغییر نگاه او به مقوله کشاورزی که البته در ادامه نیز باعث خلق ایده تولید اولین پسته ارگانیک کشور در ذهن آقای بارانی می‌شود، جا داشت که بخش‌ها و اشارات بیشتری در ارتباط با این موضوع در مستند وجود داشت.

با همه این تفاسیر «دشت آدم‌خوار» با وجود ضعف‌ها و قوت‌هایی که در بخش‌های مختلف روایت خود دارد اثر شریفی است که باید بارها و بارها از طریق رسانه‌هایی چون تلویزیون پخش شود و جوانه امید را در دل فعالین عرصه کشاورزی کشور و به ویژه مسئولین این رشته بکار دانه‌ها به جایگاه کشاورزی و تأثیر آن در رشد اقتصادی کشور جدی‌تر شود.



احسان سالمی

«دشت آدم‌خوار» حکایتی از یک مسئله ملی و مهم است که در طی همه سال‌های گذشته کمتر به آن توجه شده است. مسئله مهم صادرات غیرنفتی که با تکیه بر محصولات منحصربه‌فردی همچون پسته می‌تواند کمک شایانی به وضعیت اقتصادی کشور کند. «دشت آدم‌خوار» که روایتی از زندگی آقای محمود بارانی کشاورز و پسته‌کاری ایرانی است، سعی کرده تا نشان دهد چگونه عزم و اراده یک جوان ایرانی برای رسیدن به هدفی بزرگ باعث می‌شود تا او بیش از ده سال از عمرش را صرف کاربر روی زمینی کند که از نظر بسیاری از مردم، زمینی نفرین شده و غیرقابل کشت است؛ ولی در نهایت قدرت اراده و تلاش این جوان منجر به کشت محصولی در این زمین می‌شود که می‌تواند آبروی ازدست‌رفته ایران در صنعت پسته جهان را احیا کند.

روایت مستند با شرح قصه دلیل نام‌گذاری این زمین به «دشت آدم‌خوار» آغاز می‌شود و در ادامه به این می‌پردازد که محمود بارانی کیست و چطور «دشت آدم‌خوار» را از میان انبوهی از زمین‌های بایر کشور برای کشت پسته انتخاب می‌کند. بخش پایانی مستند نیز به شرح اهمیت محصولاتی همچون پسته در اقتصاد جهان و تلاش کشورهای هم‌چون آمریکا برای افزایش سهمشان از بازار پسته جهان اختصاص دارد.

البته در این میان به نظر می‌رسد بخش‌هایی از روایت آقای



گروه خود را تماماً از میان کسانی برمی‌گزید که تا آن زمان کار فیلم‌سازی نکرده بودند و خصوصاً در آکادمی‌های سینمایی آموزش ندیده بودند. تربیت‌شدگان آکادمی‌های هنر جور دیگری شکل می‌گرفتند و «به کار نمی‌آمدند». معیارهای گزینش و آموزش‌هایی که آوینی به افراد انتخاب شده می‌داد، بسته به نیاز گروه روایت فتح و مأموریت آن بود. یعنی فرایند آموزش، از ابتدا با توجه به «مأموریت» طراحی می‌شد. استفاده‌ای که از این نکته می‌کنم این است که برای آموزش دیدن در حوزه سینما، نیازی به گذاشتن تخم دوزده نیست. این حرف که «باید» آموزش آکادمیک و علمی دید، بیشتر به‌کار ایجاد انحصار آموزشی و مافیای تولید می‌خورد.

به جای این‌که معدودی دانشجوی بخت برگشته را در دالانی وارد کنیم که بالضرورة به برهوت بی‌انگیزگی و بی‌آرمانی ختم می‌شود و در نهایت، آن‌ها را در گردنه بازارکار، به دست مشت‌ناخوش احوال بسپاریم، باید مسیر دیگری بییماییم. بهتر است امر آموزش را هم با ملزومات زمانی و مکانی مسیر تاریخی انقلاب هماهنگ کنیم!

● **نباید شهروند خوبی برای دهکده جهانی تربیت کنیم**
اقتضایات اجرایی چنین پیشنهادی را می‌شود تا حدودی فهرست کرد. این نوشته درصدد چنان کاری نیست. مع الوصف تربیت هنرمند مردمی اقتضائاتی دارد که باید آن‌ها را یک‌به‌یک و به تدریج فراهم کرد. به نظر می‌رسد ساختارگزینی مقدمه هرگونه تحول در جنبه‌های گوناگون هنر باشد. این مسیر را باید گام‌به‌گام گشود. شاید اساسی‌ترین کاری که هنرمندان مردمی می‌کنند، یا بنابه‌تعریف باید بکنند، این است که حرف مردم را بزنند و این مهم میسر نمی‌شود، جز با گریز از ساختارهایی که بیشتر به کار قالب‌زدن واقعیت می‌خورند. گذر از تکنیک، آن چنان‌که آوینی می‌گفت، در انتهای چنین مسیری امکان خواهد داشت.





بمباران هم، «ندای قم» را ساکت نکرد!

گفت‌وگو با محمود احمدی، کارگردان مستند «رادیو AM ۱۶۰۰»

محمود احمدی، متولد سال ۱۳۶۸ و ساکن شهر قم است. او از هفده سالگی هم‌زمان با تحصیل، در مؤسسه‌های آزاد، مثل «انجمن سینمای جوان» و «سوره»، در تهران و قم، دوره‌های مرتبط با فیلم‌سازی را گذرانده است. آقای احمدی پنج سالی می‌شود که برای شبکه‌های مختلف سیما فیلم می‌سازد و مدتی است که با شبکه‌های عربی زبان از جمله «الکوثر»، «المنار»، «ثامن» و... کار می‌کند. متن زیر بخشی از گفت‌وگو با اوست.

ویژه‌نامه روزانه هشتمین جشنواره مردمی فیلم عمار
روز هفتم - سیزدهم دی ماه ۱۳۹۶ - تهران

۱۶

گفت‌وگو

● موضوع مستند ردیف AM ۱۶۰۰ چیست؟

موضوع مستند ردیف AM ۱۶۰۰، روایتی از دوران دفاع مقدس در شهر مقدس قم است. زمانی که صدام گفته بود ما شهرهای مذهبی را نمی‌زنیم و بعد زمانی که تحت فشار قرار می‌گیرد و می‌خواهد روی دولت ایران فشار بیاورد، قم را بمباران می‌کند. آن زمان در قم هیچ وسیله هشداردهنده وضعیت سفید و قرمز وجود نداشت. قبلاً شخصی در زمان انقلاب به صورت خیلی مخفیانه در خانه‌اش فرستنده می‌ساخت. چون این بنده خدایم بود، احساس وظیفه می‌کند و پیش فرماندار وقت می‌رود. چون یک بار قم بمباران شد و خیلی کشته داد، دغدغه اصلی فرماندار هم این بود که ازیر وضعیت قرمز و سفید تهیه کند. بعد آن‌ها باهم آشنا می‌شوند تا زمانی که قطعنامه پذیرفته می‌شود. بعد از پذیرش قطعنامه آن‌ها می‌بینند که فرستنده دارند و در فرمانداری دغدغه کار فرهنگی هم داشتند. بعد به صورت غیرمجاز یک رادیو راه می‌اندازند. البته یکی دو سال بعد آن فرماندار با خود رئیس صداوسیما وقت ارتباط برقرار می‌کند

و مجوز کلامی را به آن‌ها می‌دهند. برنامه‌های اجتماعی می‌ساختند و کم‌کم این رادیو دیده می‌شود و زمانی که قم استان می‌شود اسم این رادیو از «رادیو ندا» به «رادیو قم» تبدیل می‌شود.

● نحوه آشنایی شما با این سوژه چطور بود؟

کارا کنتر اصلی این سوژه یکی از دوستان ما است. این سوژه را مطرح کردند و ما به سفارش مؤسسه رسانه‌ای عهد، که در قم است، این کار را انجام دادیم که کار خوبی هم شد.

● مراحل تولید مستند چگونه بود؟

در مرحله پیش تولید تقریباً خودم همه کارها را کردم؛ چون به‌لحاظ برآورد آن، آن قدر زیاد نبود که بخواهم تولیدی بزنم. کار پیش تولید حول و حوش بیست روز طول کشید. اخذ مجوز داخل شهر برای تصویربرداری هوایی و هماهنگی مصاحبه‌ها چون به‌لحاظ این که کار بازسازی

هم داشت مقداری سخت بود. تقریباً یک ماه طول کشید که هماهنگ شوند و جمع کردن آن‌ها در یک روز هم حدود دو سه هفته طول کشید.

● آرشیو تصاویرتان را چگونه تهیه کردید؟

یکی از خود کاراکترها تصاویر آرشیوی داشتند؛ ولی در مرحله آرشیو به بعضی ادارات مختلف نامه زدم و تصاویر را گرفتم.

● برای آینده چه کارهایی را در دست تولید دارید؟

دو کار است. یکی در مورد وهابیت و یکی در مورد صهیونیست است.

● نظر شما درباره جشنواره عمار چیست؟

به‌لحاظ مردمی بودنش مخاطب‌های زیادی دارد. نمی‌توان گفت که یک طیف خاصی از مردم برای جشنواره عمار هستند. الان طوری شده که از هر طیفی فیلم‌هایشان را می‌آورند و با هر انگیزه‌ای که دارند شرکت می‌کنند.

قالیچه‌ای با لوگوی عمار

نگاهی به هدایای مردمی مردم؛ در گفت‌وگو با اکران کننده شهرستان اردل

هادی و مادرش از اهالی شهرستان اردل استان چهارمحال و بختیاری به‌واسطه یکی از تبلیغات جشنواره عمار با این جشنواره آشنا شده و یکی از اکران‌کننده‌های عمار می‌شوند. آن‌ها در کنار فیلم به چاپ و توزیع جزوات تحلیلی سیاسی رهبری و دیگر صاحب‌نظران انقلابی می‌پردازند. این حجم از فعالیت آنان و بیش از ۱۰۰ در نقاط مختلف شهرستان اردل سبب شد تا پای صحبت خانم کبری حیدری بنشینیم و از سختی‌ها و خوشی‌های این اقدام فرهنگی با او گفت‌وویی داشته باشیم.

من توهین کرده بودند، خودم با ماشین دربیست آوردم. پس از پخش چند فیلم، یک صد و هفتاد اکرانمان را بریدیم و یک کیلومتر دیگر نیز خریدیم.

می‌خواستیم این جشن به‌نوعی اختتامیه اکران‌های ما در اردل باشد؛ اما یکی از آشنایان که مدافع حرم است، به ما گفت نباید اکران‌ها را کنار بگذارید، اردل منطقه محرومی است و شما با فعالیت‌هایتان سطح فرهنگی اردل را بالا می‌برید، به همین خاطر، نباید کار را زمین بگذارید.

حقوق میلیونی از دبیرخانه عمار نمی‌گیریم
اوایل، مردم و اهالی محل که این اکران‌ها را می‌دیدند، می‌گفتند که ما حقوق میلیونی از دبیرخانه عمار می‌گیریم. برای آگاه‌سازی مردم این فیلم‌ها را اکران می‌کنیم و بیشتر هزینه‌ها را از جیب خود می‌دهم و بخشی را هم از طریق هدایایی که مردم برای ما می‌آورند، تأمین می‌کنم. مثلاً وقتی بعد از اکران، چیزهایی مانند قند، نبات، شکر که برای ما می‌آورند، آن‌ها را می‌فروشم و خرج اکران‌ها می‌کنم.

فیلم‌سازها حرف دل مردم را بزنند
فیلم‌سازها باید حرف دل مردم را بزنند و واقعیت را بدون ترس و واهمه بگویند. به نظرم امروز آقای طالبی راوی راست‌گوی سینمای ایران است؛ خیلی مردانه جلوآمده و بدون توجه به چپ و راست و بدون ترس وظیفه خود را در سنگر هنر انجام می‌دهد. ان‌شاء... هر خانواده یک اکران کننده داشته باشد.

یکی از اکران‌ها دختری چوپان می‌خواست فیلم‌ها را ببیند؛ اما به دلیل این‌که گله را به او سپرده بودند، نمی‌توانست برای تماشای فیلم‌ها بیاید. پسر به جای او به چوپانی رفت و او فیلم‌ها را نگاه کرد. هادی داستان این را برای یکی از کارگردان‌ها تلگرام فرستاد و فکر کنم که او می‌خواهد این اتفاق را به مستند تبدیل کند.

کشک، هدیه اکران فیلم در روستا
در اکثر جاهایی که می‌رویم مردم به ما محبت دارند و از دسترنجشان برایمان هدیه می‌آورند. یک بار پس از اکران مستند برادران، فیلم داستانی هنگامه و انیمیشن نبرد خلیج فارس در روستای سرچاه، برایمان هشت کیلوکشک آوردند. کشک را به مغازه بردم، حدود سیصد هزار تومان فروختم و با آن صد و هفتاد اکرانمان را جشن گرفتیم.

در طول این مدتی که مشغول به اکران فیلم‌های عمار بودم، به این فکر می‌کردم که هدیه‌ای برای اعضای جشنواره عمار آماده کنم و برایشان بفرستم، اما این‌که چه هدیه‌ای باشد و در چه قالبی باشد را نمی‌دانستم، تا این‌که یک روز ایده بافت قالی با طرح و لوگوی عمار به ذهنم آمد.

یک کیلو هفت کیلویی خریدیم. جشنی برای عمار در منزلمان برپا کردیم و قالیچه‌ای را هم که با لوگوی عمار بافته بودیم، رونمایی و برای دبیرخانه عمار ارسال کردیم. برای این جشن خانواده شهدا را هم دعوت کردیم و حتی آن‌هایی را که به خاطر اکران فیلم‌های عمار در مسجد به

«هنگامه» ما را مشتاق به اکران کرد

اواسط خرداد سال ۹۵ بود که پسر به بهانه اکران فیلم داستانی «هنگامه» به دبیرخانه جشنواره عمار پیامک فرستاد. پس از چند روز با ما تماس گرفتند. نخستین اکران را هفتم تیرماه سال ۹۵ انجام دادیم. قرار بود فیلم «هنگامه» اولین و آخرین اکران ما باشد؛ اما استقبال مردم باعث شد، کارمان را ادامه دهیم. البته برخی مواقع از ادامه مسیر ناامید می‌شدیم؛ اما یحسدا... به خاطر استقبال‌های مردم، این اکران‌ها، همچنان ادامه دارد.

وسایل پخش فیلم را شکستند

پس از اکران‌های نخست، باز خورد‌های خوبی دریافت کردیم، البته مشکلاتی هم در این مسیر متحمل شدیم؛ حتی یک بار که برای پخش فیلم به روستا رفته بودم، تلویزیونم را شکستند. چند قدم که از او دور شدم، خانمی مرا صدا زد و داخل حسینیه برد. به مردم هم گفت بنشینید. پس از چند دقیقه همراه با یک تلویزیون، بزرگ‌تر از تلویزیون خودم آمد و مرا همراه خود به منزل برد و گفت: کسی که تلویزیون را شکسته برادرش بوده و مدتی نگذشت که آن آقا هم معذرت‌خواهی کرد.

چیزهایی گفت که تا حدودی هم حق داشت، می‌گفت: دبیرخانه عمار دیگر چیست؟ ما صبح دست‌خالی از خانه بیرون می‌رویم، شب هم دست‌خالی برمی‌گردیم. این چه دولتی است که با این همه منابع و امکانات نمی‌تواند شرایط زندگی را مهیا کند تا ما پیش زن و بچه‌مان شرمند نشویم.

تبلیغ چهره به چهره فیلم‌ها

فیلم‌ها را به چهره تبلیغ می‌کردم. اکران‌های مدرسه را همراه پسر انجام می‌دهم. اولین بار که به روستای شیخ محمود رفتیم، با دهیار تماس گرفتیم، خودشان با ماشین آمدند و ما را برای اکران بردند. به خاطر قوم و خویش بودن اهالی روستاهای هم‌جوار با یکدیگر، آن‌ها این قضیه را برای هم تعریف کردند. خودشان با دهیارها هماهنگ می‌کردند تا برایشان فیلم پخش کنیم.

پای بچه‌های ما را به مسجد باز کن

اگر جایی مرا ببینند می‌گویند؛ بیا برایمان اکران کن و اینجا بمان. ما از تو پذیرایی می‌کنیم، پای بچه‌های ما را به مسجد باز کن. خیلی باارزش است که ما آثار فرهنگی با محوریت اسلام و انقلاب را در مسجد پخش کنیم. از کوچک‌ترین بخش که پخش فیلم است تا بالاترین که خواندن نماز و قرآن است. همه را باید با محوریت مسجد انجام دهیم؛ این محوریت سبب اتحاد میان مردم می‌شود.

شیرینی اکران

همیشه سعی می‌کنم برای اکران‌ها شیرینی ببرم. این یک نوع احترام به مخاطب و عاملی جهت جذب برای اکران‌های بعدی است. خاطره استقبال و باز خورد‌های مثبت مردم، اکران‌ها را برای من شیرین کرده است. در





ارزشمندی تقدیر سنگینے تکلیف

روایت «محسن مقصودی» از جایزه ویژه انگشتر شهید «اسماعیل فرجوانی» در هفتمین جشنواره مردمی فیلم عمار

ویژه‌نامه روزانه هشتمین جشنواره مردمی فیلم عمار
روز هفتم - سیزدهم دی ماه ۱۳۹۶ - تهران

۱۸

پرونده ویژه

● پیشتازی در کسب فانوس

از دوره دوم جشنواره عمار به بعد، برنامه تلویزیونی «ثریا» هر سال آثاری را برای جشنواره فرستاده است. تا آنجا که می‌دانم ثریا سالی دو یا سه تا از فانوس‌های عمار را در بخش‌های مختلف برنده شده است. این جوایز یکی از شیرین‌ترین جایزه‌هایی است که بچه‌های ثریا گرفتند؛ به خاطر آن سبک و سیاق، اکران‌های مردمی و فضایی که جشنواره عمار دارد. همچنین به خاطر جوایز متفاوتی که دارد. ما در جشنواره‌های متفاوتی شرکت کردیم و جایزه بردیم؛ ولی حضور همه مستندسازها در عمار علاوه بر جنبه رقابتی، یک مانور فرهنگی، رسانه‌ای بچه‌های انقلابی هم هست. همه، کار همدیگر را دوست دارند و همدیگر را تشویق می‌کنند و به نوعی یک قراقرگاهی است که هر سال بچه‌ها جمع می‌شوند. برنامه ثریا در این هفت سال در بخش مستندهای هسته‌ای، شرکت داشته است، مثل «شطرنج با گرگ‌ها»، «بره گرگ‌ها»، «متولد کالیفرنیا». در بخش مستندهای دفاعی هم ثریا جوایزی را کسب کرده است؛ از جمله «مردی با آرزوهای دوربرد»، «کابوس کرکس‌ها» که فانوس برده‌اند. مستند «رو در رو با شیطان ۱،۲»، فانوس و جایزه ویژه گرفتند.

درکل، فکر می‌کنم برنامه ثریا تا اکنون موفق به دریافت یازده، دوازده فانوس عمار شده است.

● تقدیری متفاوت

شاید یکی از مؤثرترین برنامه‌های که خیلی به ما انرژی و امید داد، آن برنامه‌ای بود که برای تقدیر از برنامه ثریا با نفس‌های گرم مردم اهواز و به خصوص خانواده‌های شهدا همراه شده بود. اشک در چشمان مان حلقه زده بود. با هدایایی روبه‌رو شدیم که به لحاظ معنوی واقعا از بی‌نظیرترین هدایایی بود که تا به حال گرفته بودیم؛ انگشتر شهید حاج «اسماعیل فرجوانی»، فرمانده گردان کربلا، قاب امضا شده خانواده شهدای خوزستان و همچنین نگین انگشتری سنگ مزار «اباعبدالله‌الحسین (ع)». من یادم است وقتی به تهران آمدم همه بچه‌های ثریا را جمع کردیم و دقیقاً همان مراسم را با تمام ویژگی‌هایش تعریف کردم و از همه بچه‌ها تقدیر کردیم. بچه‌ها هدایا را که اکثراً تبرک شهدا بود، دست‌به‌دست می‌بوسیدند. در اهواز بیست، سی خانواده شهید صف کشیده بودند و با تمام وجود از ثریا تقدیر کردند. شاید این تقدیر به همان اندازه تقدیر رهبران انقلاب ارزشمند بود که وظیفه

ما را نیز سنگین‌تر کرد. اینجا هم داستان همین‌طور بود یعنی چنین لطفی که خانواده شهدا داشتند، وظیفه ما و ثریا را خیلی خیلی سنگین‌تر کرد. من همه این‌ها را برای بچه‌ها تعریف کردم که شرمندگی این شهدای عزیز و خانواده شهدا نباشیم.

● از زبان مردم می‌گوییم

ما از آن جنس هدیه معنوی که آن عزیزان به ما دادند، چیزی به عنوان هدیه نداریم که بدهیم، ولی تمام سعی ما این است که با وجود سختی‌ها و فشارهایی که بوده است در مقابل این همه انرژی و روحیه‌ای که مردم عزیزمان و به ویژه خانواده شهدا به ما دادند، کم‌فروشی نکنیم. در واقع سعی‌مان این است تا حرف‌هایی را بزنیم که هم سو با منافع ملی، با آرمان‌های انقلاب اسلامی و رهبران انقلاب باشد؛ از آن حرف‌ها کوتاه نیاییم و پیگیر مطالبات مردم باشیم. در واقع لطفی را که مردم نسبت به ما داشتند، در همین مسیر خرج کنیم. این اسمش هدیه می‌شود، انجام تکلیف می‌شود یا هر چه که می‌شود امیدوارم بتوانیم به خوبی انجامش دهیم، زیرا وظیفه و تکلیف خیلی سنگینی است.

جوایز مردمی، نمادی از فرهنگ و تمدن ایران

روایت آقای «محسن اردستانی» از دریافت جایزه ویژه، «دستکش ننه عصمت» در هفتمین جشنواره مردمی فیلم «عمار»

جوایز متعدد

من در دوره‌های مختلف جشنواره عمار موفق به دریافت چندین جایزه از این جشنواره شدم. در دوره پنجم جشنواره، «فانوس بلورین» بخش بیداری اسلامی را برای مستند «کزار» گرفتم و در دوره ششم جشنواره، دولوح تقدیر گرفتم؛ یکی برای مستند «معلم» و دیگری در بخش نقد درون‌گفتمان برای مستند «گنج پنهان». آخرین جایزه هم که «دستکش ننه عصمت» بود، در دوره هفتم جشنواره گرفتم؛ به خاطر مجموعه فعالیت‌هایم در فتنه ۸۸ در قالب سایت «مبارزکلیپ». آن فعالیت‌ها با دوربین به دست گرفتن ادامه پیدا کرد و نتیجه آن ساخت مستندهایی شد در حوزه محرومیت‌زدایی، فضای مقاومت و مدافعان حرم.

تلاقی دستکش ننه عصمت و دوربین مستندساز

از وقتی که دستکش ننه عصمت در اتاق ما آمده است، آشنایان می‌پرسند که «این چه هست؟» می‌گفتم دستکش است. «دستکش چه کسی هست؟» دستکش ننه عصمت. «حالا ننه عصمت چه کسی هست؟» یک مادر پیری بود که در زمان جنگ هشت ساله برای رزمندگان دستکش می‌بافت. اکنون هم برای مدافعان حرم دستکش می‌بافت. خب من خیلی به این فکر کردم. ببینید ننه عصمت نمی‌جنگید ولی کاری که از دستش برمی‌آمد چه بود؟ دستکش بافتن. من هم نمی‌جنگم ولی کاری که از دستم برمی‌آید چه هست؟ دوربین دست گرفتن. یعنی فضای کار ننه عصمت با فضای ما در یک راستا است و حس می‌کنم بهترین معرفی این باشد که ما و ننه عصمت هرکدام در یک فضا داریم به پشت جبهه و جبهه کمک

می‌کنیم. می‌خواهیم دل رزمندگان را شاد کنیم. یک وقتی دستکش می‌بافت که دست رزمندگان گرم شود و بالطبع دلشان گرم شود و حالا ما مستند می‌سازیم که دلشان گرم شود. یعنی حس می‌کنم این‌ها یک جایی به هم می‌رسد. یعنی این دو تا که کنار ما هست، حس می‌کنم حالا یک دوربین هم کنار همین دستکش هست. جفت‌شان می‌خواهند به جبهه مقاومت کمک کنند. بهترین معرفی‌ای که از دستکش ننه عصمت دارم همین است.

دستکش ننه عصمت نماد بصیرت

من پیشنهاد می‌کنم بچه‌هایی که «دستکش ننه عصمت» را برنده شده‌اند، یک جایی از آن را امضاء می‌کردند بعد به نفر بعدی تحویل می‌دادند. بعد که جشنواره عمار پنجاه سال دیگر ادامه پیدا کند، می‌بینند که چقدر این پشت امضاء دارد. قشنگ معلوم می‌شود که این چیز خیلی خوبی است. یک طرف قضیه این دستکش هم در ارتباط با فتنه است. یعنی آن جایزه را به کسانی می‌دهند که در رابطه با فتنه سال ۸۸ اثری ساخته‌اند که برنده شده است. متأسفانه یک دست‌هایی هست یا یک عاقبت‌طلبی‌هایی رخ می‌دهد که می‌گوید رهایش کن و این قسمت از برگ زندگی‌ات را کنار بگذار. اما نمی‌توانی فراموش کنی که یک قسمت مهمی از خیانت سران به نظام اسلامی بود. من هیچ وقت یادم نمی‌رود که آن سال‌ها چه کسانی شانه خالی کردند. اصلاً می‌تربسیدند که حرف بزنند. این دستکش که مرتبط با فتنه سال ۸۸ است و جشنواره عمار که در دی ماه و به مناسبت ایام الله ۹ دی برگزار می‌شود، همه این‌ها می‌گوید که نباید ماجرای فتنه

فراموش شود. یعنی این دستکش یک پایایی از حرف نظام اسلامی در آن سال است که مورد ظلم واقع شد. به خاطر همین هم این دستکش تقدس دارد. ان‌شاءالله مبارک نفر بعدی باشد که من نمی‌دانم چه کسی هست.

ارزشمندی جوایز مردمی؛ «دستکش ننه عصمت»

«چفیه شهید حریری» و «انگشتر شهید موسوی زاده» جشنواره عمار جایی است که دل آدم را گرم می‌کند و شاید یک شارژیک ساله برای آدم باشد. حالا کنار این همه خوبی، یک جایزه هم که سطحش خیلی بالاست به برندگان مسابقه داده می‌شود؛ یک انگشتر شهید، یک چفیه شهید که خون شهید بر روی آن است. اصلاً نمی‌شود وصف کرد که این جایزه چه هست. این جایزه خیلی ارزش دارد. همه جشنواره‌ها جایزه دارند. تندیس می‌دهند، پول هم می‌دهند. در جشنواره‌های «اسکار» و «کن» هم روال به همین ترتیب است، اما یک جایزه‌ای باید باشد که جشنواره مردمی فیلم عمار را متمایز کند. در واقع یک فرهنگ ایرانی، اسلامی داشته باشد. یک چیزی در داخل آن باشد که بقیه جشنواره‌ها ندارند. یعنی شما باید بتوانی بگویی که این جشنواره با جشنواره فجر یا با جشنواره‌های خارجی چه فرقی دارد. این جایزه‌های مردمی می‌تواند یک وجه تمایز باشد و سطح جشنواره را به لحاظی بالا ببرد و آن را خیلی بومی نشان بدهد؛ چیزی که در همه جشنواره‌های جهان نیست و این فقط منحصر به جشنواره عمار است. این‌ها جوایز خیلی خوبی هستند و ان‌شاءالله نصیب ما هم بشود.





هدایای مردمی راه را نشان می‌دهد

روایت حجت عدالت پناه از دریافت چفیه از طرف پدر شهید حسین هریری



هدایای مردمی، اعتباری برای فیلم‌سازان

روایت «سیدمهدی کرباسی» از دریافت جایزه ویژه، «موزاییک مرگ بر آمریکا» در
«هفتمین جشنواره مردمی فیلم «عمار»



تغییر ماهیت جایزه از نفت به مردم

روایت محمدباقر مفیدی کیا، از دریافت جایزه ویژه «دستکش ننه عصمت» در ششمین
جشنواره مردمی فیلم «عمار»



بهترین هدیه‌ای که تا حالا دریافت کردم چفیه شهید حریری بوده است. از زمانی که پدرشان آن چفیه را در جشنواره عمار به من هدیه داد، یک سال می‌گذرد. در این مدت من با شهید، رفاقت خاصی پیدا کرده‌ام. ۱۴ سال بود که کربلا نرفته بودم؛ امسال اربعین توفیق شد که با این چفیه بروم. گاهی در مسیر اربعین و در آن ازدحام جمعیت، این حس را داشتم که شهید حریری با من صحبت می‌کند.

جشنواره عمار با جشنواره‌های دیگر متفاوت است. از عمار جایزه بردن، شیرین است؛ چون پشت آن یک هدف و آرمان وجود دارد و همین باعث تفاوتش با جشنواره‌های دیگر شده است. جایزه مردمی عمار یک تعلق خاطر ایجاد می‌کند؛ چون نگاه مادی در آن نیست. یک روح و حس بزرگتری در این هدایا هست که فیلم‌ساز را با آن درگیر می‌کند و یک تعهدی در درونش ایجاد می‌کند تا فعال باشد

و تلاش بیشتری کند. امروز جنگ است؛ در جنگ، سربازان باید آماده باشند. عمار این بستر را ایجاد کرده تا کسانی که در این جبهه کار می‌کنند، آثارشان دیده شود و به آنها کمک شود تا قوی‌تر، محکم‌تر و استوارتر کار کنند و به عبارتی در نبرد حق و باطل تماشایی نباشند.

♦ کوتاه نیاییم!

می‌بایستی که کار می‌کنیم؛ بحث عدالت و دفاع از آرمان‌های انقلاب است؛ این مشکلات خاص خودش را دارد. یکجا شاید تو را تمسخر و جای دیگر تهدیدت می‌کنند. این هدیه باعث می‌شود، گاهی اوقات که در جنگ نرم با سختی و مشکلات مواجه می‌شوی، با الهام از شهدا در محکم ایستادن بر سر آرمان‌ها و گذشتن از جان‌شان؛ ما هم کوتاه نیاییم. این انرژی بعد از هدیه عمار و شهید حریری آمد تا تمام تلاش‌ها این باشد که در جبهه انقلاب بمانم و

سرباز خوبی در این جبهه باشم.

من در کانال تلگرامی ام عکس این هدیه را گذاشته بودم و برای شهید «یدالله ترمیمی» هم فرستادم؛ خیلی احساس ذوق کرد؛ او چند ماه بعد، در ۱۲ فروردین ۹۶ در سوریه شهید شد. امیدوارم که کارم زودتر در بیاد و در جشنواره عمار این را به پدر و مادر شهید حریری و خانواده‌اش هدیه کنم.

♦ از شروع تا کسب «جایزه ویژه»

در جشنواره هفتم ما با مستند «شب‌نامه» توانستیم «موزاییک مرگ بر آمریکا» را که جایزه ویژه جشنواره عمار نیز هست، کسب کنیم. موزاییک جشنواره عمار یک حالتی دارد که هر سال در واقع به یک نفر اهدا می‌شود و سال بعدی که کسی جایزه ویژه جشنواره را ببرد به او اهدا می‌شود. به این ترتیب ما هم موفق شدیم نظر داوران را جلب کنیم تا این جایزه را کسب کنیم. یک ساعت مانده به برنامه از طریق یکی از رفقا متوجه شده بودم که برنده جایزه ویژه شده‌ام. حس خوبی بود، چرا که ما تقریباً یک سال با جمعی از بچه‌ها و رفقا روی آن زحمت کشیده بودیم. نویسنده‌مان آقای «صادقی»، تهیه‌کننده‌مان آقای «جعفریان»، راوی آقای «جباری» و سایر بچه‌های تیم پژوهش و «آقای ابراهیمی»، شبانه‌روز برای این ساخت مستند وقت گذاشته بودیم. حس اینکه زحمت ما در یک نقطه‌ای دیده شده است، برای ما قابل قبول، قابل احترام و خیلی لذت‌بخش بود.

♦ پیشینه «موزاییک مرگ بر آمریکا»

این موزاییک در واقع مربوط به یکی از مساجدی است که در خمینی شهر ساخته شده بوده. ماجرا از این قرار است که یک سری از کاشی‌کارهای آن منطقه، در زمان ۸ سال دفاع مقدس، عازم جبهه می‌شوند. در این بازه که این‌ها می‌روند و برمی‌گردند، آن مسجد بمباران می‌شود و بعد از بعد از بمباران که این‌ها برمی‌گردند، با این صحنه مواجه می‌شوند. آن‌ها تصمیم می‌گیرند که کاشی‌هایی منقوش به «شعار مرگ بر آمریکا» بسازند و حیاط را با این کاشی‌ها فرش کنند و این اتفاق هم می‌افتد. تا جایی که من می‌دانم بعد از اینکه این حیاط تکمیل شد، تعدادی از این موزاییک‌ها اضافه آمده است. به این ترتیب جشنواره عمار یکی از این موزاییک‌ها را به عنوان جایزه ویژه‌اش در نظر می‌گیرد که هر سال بین برگزیده ویژه جشنواره، دست‌به‌دست می‌شود.

♦ وجه تمایز جشنواره عمار

به نظر من اینکه جایزه‌ها در جشنواره عمار مردمی

هستند می‌تواند وجه تمایز این جشنواره باشد. چون ما در جشنواره‌های دیگر این سبک جایزه را نداشتیم و نداریم. این کار، کار پسنندیده‌ای است. در جشنواره‌ها چه داخلی و خارجی، می‌بینیم که اهداکنندگان جوایز، از هنرمندانی هستند که یا در حال حاضر مشغول کار هستند یا پیشکشوت هستند. این هم شاید به نوعی چیز مطلوبی باشد ولی من این سبک عمار را مطلوب‌تر می‌بینم؛ کسی که فرزندش را در راه اسلام و ایران فدا کرده است بیاید یک جایزه‌ای را که واقعاً برای آن ارزشمند است، به فیلم‌ساز اهداء کند. به نظر من کار، معنی عمیق‌تر و ارزشمندتری دارد، چه برای فیلم‌ساز و چه برای آن فردی که دارد این را اهداء می‌کند. می‌توان گفت که ما در این مدل داریم به آن شخصیت اهداکننده هم ارج می‌دهیم. در واقع او را به روی سن می‌آوریم و از او هم تقدیر می‌کنیم. تقدیری که شاید خیلی به ندرت در فضای سینمایی و هنری مان اتفاق بیفتد. خوب این به نظر من خیلی چیز مطلوبی است.

♦ نشان ویژه

برای شرکت در مراسم افتتاحیه جشنواره زیاد تمایل نداشتم، ولی با اصرار دوستان آدم و انتهای سالن نشستیم. بحث گردان نانو‌ها بود که یک دفعه اسم مرا اعلام کردند. واقعاً غافلگیرکننده بود. فکر می‌کردم «دستکش ننه عصمت» یک نشان ویژه است و کسی که قرار است این جایزه را بگیرد، باید چهار تا کار مهم انجام داده باشد و حداقل مویی سفید کرده باشد. حقیقت این است که خودم هم بودم، آن دستکش را به مفیدی‌کیا نمی‌دادم، چون کار مهمی نکرده و هنوز حقش نیست! ولی به هر حال روی سن رفتم و جایزه را گرفتم. این تقدیر را به حساب لطف دوستان «عمار» می‌گذارم. بعد از دریافت جایزه، باز خورد مردم متفاوت بود، دوستان همه تبریک گفتند و برای خانواده که همیشه مشوق بوده‌اند، جذاب بود.

♦ تقدیر مخاطب حقیقی از هنرمند

بزرگ‌ترین تفاوت «دستکش ننه عصمت» این است که این جایزه نفتی نیست، و یک هنرمند واقعاً به آن نیاز دارد. وقتی شما آن را می‌گیرید یعنی مخاطب حقیقی از شما تقدیر می‌کند، تشویق می‌کند و این ویژگی خاص «عمار» است. «دستکش ننه عصمت» از آن جنس جایزه‌هایی است که در ذهن دریافت‌کننده و کسانی که شاهد صحنه تقدیر هستند، می‌ماند. به این خاطر که با خودش یک فرهنگ می‌آورد و یک تاریخ پشت آن است. انگار «نماد بخشی از تاریخ» را، از جانب مردم به تو می‌دهند و این خیلی تفاوت دارد با یک کاغذ امضا شده از دست کسی که امروز مدیر است و فردا نیست! یا تندیس‌ها، لوح‌ها و سکه‌هایی که از نفت می‌آید. وقتی «عمار» به این سمت می‌رود، معنی تقدیر و جایزه دادن را عوض می‌کند.

♦ احیای تجربه فراموش شده

در برخی کارهای «عمار» فرهنگ‌سازی خوبی اتفاق می‌افتد. از جمله آن بحث آکران‌های مردمی و کمک به بدنه سینما است. همین سینمای معمولی که داریم، تا این اواخر معروف بود به این که دیگر فروش نمی‌کند و مردم از سینما جدا شده‌اند. «عمار» همین که آدم‌ها را در مسجد، مدرسه و خانه دور هم جمع می‌کند تا فیلم ببینند، از جمع شدن حرف می‌زند. وقتی با هم جمع شویم، فیلم ببینیم و لذت فیلم دیدن را با هم تجربه کنیم، به طور طبیعی رفتن به سالن سینما برای ما جذاب می‌شود. تجربه‌ای که فراموش شده است؛ همه می‌خواهند در سینما خانوادگی فیلم نگاه کنند. در حالی که نهادهای سینمایی ما برای تحریک ذائقه مردم و جمعی فیلم دیدن، همیشه دنبال روش‌های ساده‌لوحانه هستند. وقتی «عمار» با هدف مردمی کار کردن به این سمت می‌رود، به معنای واقعی به سینما کمک می‌کند. این اقدام سوای کارکرد فرهنگی، یک کار اقتصادی است.

فیلم‌های امروز: چهارشنبه ۱۳ دی ماه

مازک خوب کیلویی چند؟

برای این‌ها که محصولش در بازار به فروش برسد؛ به دروغ برندی خارجی روی آن بزند. تولیدکننده، فروشنده و خریدار در دوری باطل قرار دارند که حول محورش دروغ است و تقلب، برندهایی که در بازار کیلویی فروخته می‌شود تا فروشنده جنس ایرانی را به عنوان جنس خارجی بفروشند و خریدار پز خرید برنش را به بقیه بدهد!

«مجید فراهانی» کارگردانی و تهیه‌کنندگی مستند «برند» را بر عهده داشته و سعی کرده تا با تولیدکنندگان، برند فروشان، فروشندگان و خریداران به گفت‌وگو بنشیند تا به پدیده خرید کالا با برند خارجی و شیوع گسترده آن بپردازد.

فرهنگ مصرف‌گرایی در جامعه ایرانی رو به افزایش است و یکی از نمودهای مصرف‌گرایی، گرایش مردم به برندهای خارجیست. برندهایی که از آن سوی مرزها نمی‌آیند و تنها عنوانی هستند برای فریب خریدار و وطنی. خریداری که به خرید کالای خارجی علاقه دارد و ملاکش برای خارجی بودن، برند روی آن جنس است. مردم فریب می‌خورند، زیرا دوست دارند که فریب بخورند!

کالایی که در ایران تولید می‌شود، با برند «ساخت ایران» خریداری ندارد؛ چون خریدار به کالای با برند خارجی تمایل بیشتری دارد تا کالای ساخت ایران. تولیدکننده هم مجبور است



در دام فریب

سرنوشتشان بگویند. جوانانی که با نیت مقابله با داعش به این گروهک‌ها می‌پیوستند اما بعداً متوجه نیت ضدانقلابی آنها می‌شدند. هدف این گروهک‌ها مقابله با داعش نبود، بلکه دشمن اصلی‌شان را ایران معرفی می‌کردند. این نقطه‌ای بود برای جدایی جوانان کرد از این گروهک‌ها. جوانانی که از مرز عبور کرده بودند تا با دشمن بجنگند؛ اما فریب گروهک‌های ضدانقلاب را خوردند. گروهک‌هایی که دستشان به خون بیش از هفده هزار ایرانی آغشته است.

روایت این مستند درباره جوانان کرد ایرانیست که برای جنگ با داعش به عراق می‌روند اما در دام گروهک‌های جدایی طلب ضدانقلاب می‌افتند. فضای ناامن عراق و ظهور گروهک‌های تروریستی مثل داعش، بهترین فرصت برای سوءاستفاده ضدانقلاب است تا در پوشش مبارزه با داعش، جوانان ایرانی را جذب خود کنند.

«ایمان گودرزی» در مستند «عبور از مرز» جوانانی را مقابل دوربینش قرار داده تا از پیوستنشان به این گروهک‌ها و



حماسه خون و آتش

این باور می‌رسی که شهید زنده‌اند و «عند ربهم یرزقون». مستند «پاران غار» با همسران، پدران و مادران شهدای محله زین العابدین به گفت‌وگو نشسته است. محله‌ای که مردانش سلاح به دست می‌گیرند و زنانش برای کودکانشان لالایی مبارزه می‌خوانند. مستندی پر از آب چشم که روایتیست از حماسه مردان شهید محله زین العابدین و صبر زینب‌وار همسران آنها. کارگردان این مستند «فرج صالحی» است و «ثریا قاسمی» متن گفتارهای فیلم را می‌گوید.

قبل از شروع درگیری‌های سوریه، دمشق شهری آرام و قشنگ بود. تکفیری‌ها تمام زیبایی‌ها را از بین بردند اما هرگز نتوانستند یک زیبایی را از بین ببرند؛ شهادت! در پانزده کیلومتری دمشق، محله‌ای شیعه‌نشین وجود دارد که معدن زیبایی‌هاست! محله‌ای که عکس شهید، زینت بخش کوچه‌ها و خیابان‌هایش شده است. بیننده با دوربین در کوچه‌های این محله قدم می‌زند و داستان مادرانی را روایت می‌کند که با عکس فرزندان شهیدشان حرف می‌زنند و به زنده بودنشان ایمان دارند. در این محله که قدم می‌زنی به



ولایت رسول الله

مطلقه فقیه، تفاوت دیدگاه داشته‌اند نیز بررسی شده است؛ نظرات مراجعی مثل آیت‌الله خوبی.

در این مستند با تکیه به نظرات بزرگانی مثل امام خمینی (ره)، آیت‌الله جوادی آملی و گفت‌وگو با حجت‌الاسلام عبدالحسین خسروپناه، حجت‌الاسلام دری نجف‌آبادی و دکتر محمدحسین صفارهرندی سعی شده تا مسئله ولایت فقیه، تبیین و شبهات پیرامون آن برطرف شود. ولایت فقیه که امام خمینی (ره) آن را مانعی در برابر استبداد می‌دانست و ولایت فقیه را همان ولایت رسول الله معرفی کرده بود.

مستندی بلند و در مدت ۵۷ دقیقه به کارگردانی «حسین فرقدانی» که تلاش دارد در دو روایت متفاوت، مسئله مهم ولایت فقیه را بررسی کند. ابتدای فیلم با حرکت قطار شروع می‌شود؛ تلمیحی زیبا از این‌که قطار انقلاب همیشه در حرکت است. حالا ممکن است برخی از این قطار پیاده شوند اما قطار هیچ‌گاه از حرکت باز نخواهد ایستاد.

محور این فیلم، مراجع عظام تقلید هستند و سعی شده که نظرات بزرگانی مثل آیت‌الله وحید خراسانی، صافی گلپایگانی، مکارم شیرازی و... درباره ولایت فقیه را انعکاس دهد. همچنین در روایتی دیگر نظرات کسانی که با قرانت ولایت



تنها در جزیره



مصطفی وثوق کیا

یکی از جذابیت‌های گردشگری استان گلستان مربوط به جزیره‌ای است به نام آشوراده که تنها جزیره دریای خزر است و از قضا این جزیره خالی از سکنه بومی است و تنها کارمندان چند نهاد دولتی روزانه در آن تردد می‌کنند به بهانه کار و شغل خویش. البته این جزیره به بهانه‌های محیط زیستی و گردشگری همچنان نامش بر سر زبان‌هاست و در ایام تعطیل و نوروز جمعیت زیادی برای دیدن آن سوار قایق شده و دوری در آن می‌زنند و برومی‌گردند.

به سبک شخصیت معروف فیلم رابینسون کروزوئه این بار در جزیره آشوراده هم یک نفر تنهای تنها در آن سکنی گزیده و زندگی و کار می‌کند. او تنها کسی است که حاضر نشده جزیره را که سال‌ها قبل پدر و اجداد پدری اش در آن زندگی می‌کردن ترک کند و در همین جزیره به تنهایی مشغول کسب و کار و پرورش اسب و... است.

«سید عقیل سادات حسینی» محور مستند «من می‌مانم» است که با همت و تلاشی یک نفر به تربیت اسب اصیل ترکمن مشغول است. او را دائم در تلاش و کوشش می‌بینیم که یک لحظه از کار دست برنمی‌دارد و با امیدی عجیب و نگاهی روشن به کارش به جلو می‌رود.

دوربین فاطمه مرزبان در پی عقیل می‌رود تا ببیند او در جزیره چه می‌کند؟ عقیل کارش اصلی پرورش اسب است و بعد از دقایق ابتدایی مستند که معرفی کوتاهی از وی انجام می‌شود و در ادامه مستند، مهمان عقیل را معرفی می‌کند. کسی که فرار است با اسب اصیل ترکمن در مسابقات کورس شرکت کند؛ ولی دغدغه دلالتان و سودجویان را دارد که حضور اسب اصیل ترکمن در منطقه را دوست ندارند.

مستند «من می‌مانم» درباره استقامت است که عقیل از خود نشان می‌دهد در حفظ آنچه از گذشته به او رسیده است و او در برابر آن بی تفاوت نیست با این که خانواده‌اش به خاطر شرایط تحصیلی فرزندان نمی‌توانند در کنارش باشند اما او می‌ماند و یک تنه کار می‌کند. اسب اصیل پرورش می‌دهد و در مسابقه هم موفق می‌شود. او ناامید نمی‌شود از تنها بودن در جزیره چرا که در اصل تنها نیست تمام زندگی اش آنجاست.

مستند البته در نشان دادن روابط عقیل با اطرافش تلاشی نمی‌کند. بی تردید وی سروکارش با کارمندان اداره های دولتی در جزیره می‌افتد؛ اما مستند عامدانه از آن گذر می‌کند و رد می‌شود شاید می‌خواهد تنهایی عقیل در مستند خراب نشود و مخاطب او را انتهای تنهای در جزیره بداند که البته نقصی در این مستند محسوب می‌شود.

مستند «من می‌مانم» تصاویر زیبایی را ثبت کرده است. ثبت تلاش و کوشش مردی که برای حفظ سنت گذشتگان می‌کوشد و می‌جنگد؛ البته با کار و تلاش و همتش که به دیگران نشان دهد می‌شود. حتی به تنهایی پای گذشتگان ماند و به جلو می‌رود و حرکت می‌کند.

مرغ همسایه غاز نیست

گفت‌وگو با فاطمه مرزبان کارگردان مستند «من می‌مانم»

فاطمه مرزبان: «هنرمندی اهل گرگان است که در کارنامه هنری خود سوابقی از تدوین‌گری، تهیه‌کنندگی و کارگردانی دارد. او از سال ۱۳۹۰ وارد فضای فیلم‌سازی شده و تاکنون چندین اثر با موضوع سبک زندگی تولید کرده است. اثر «عروس وامان» ایشان در ششمین جشنواره فیلم عمار موفق به کسب فانوس شده است. وی که پارسال با اثر «وقتی گفتند نمی‌شود» به جشنواره آمده بود، امسال با دو اثر «من می‌مانم» و «در آستانه فصل سرد» راهی هشتمین جشنواره عمار شده است.

می‌رفتم و یک ماه دیگر می‌آمدم.

مهم‌ترین حرفتان در این مستند چه بود؟

مهم‌ترین حرفمان، از یک لحاظ حفظ آن طبیعت و قدر دانستن از آن چیزی است که داریم. از لحاظ دیگر هم اقتصاد مقاومتی است. حرف این آقا هم همین است که وقتی ما خودمان بهترین اسب‌ها را داریم، چرا باید واردات داشته باشیم؟

این آقا درآمدی از این کار نداشت. شما فکر کنید صد رأس اسب داری ولی خرج خانه خودت را نمی‌توانی در بیاوری! اما از آن طرف با قیمت‌های کلان اسب وارد می‌کنند و صادرات هم کم است! این خیلی وحشتناک است.

هدفتان از تولید مستند های اقتصاد مقاومتی چیست؟

هدف من از تولید این مستندها، شناساندن کسانی است که هنوز کشف نشده‌اند؛ اینها همه فرصت هستند. اگر این مستندها حتی بر روی یک فرد هم تأثیر بگذارد، خیلی خوب است.

برای آینده چه کارهایی در دست تولید دارید؟

برای آینده چهار کار را در دست تولید دارم. یکی از آنها راجع به کول برهاست که فعلاً به دلیل شرایط مالی، راکد مانده است و دیگری به سفارش حوزه هنری است که آن هم در موضوع سبک زندگی است.

نظرتان درباره جشنواره عمار چیست؟

من از دبیرستان هنر خوانده‌ام و با فضای هنری آشنا هستم. معمولاً کسانی به عنوان فعالان هنری شناخته می‌شوند که یک تیپ و ظاهر خاصی داشته باشند و نوع حرف زدن و همه چیزشان باید متفاوت باشد؛ اما عمار تمام این مرزها، دسته بندی‌ها و الگوهای غلط رایج را شکسته است. جشنواره عمار توانسته یک رقابتی را برپا کند که هرکسی با هر دیدگاه و با هر طرز فکر و پوششی می‌تواند فیلم‌ساز باشد. عمار فضای قشری و گروهی عرصه هنری و فیلم‌سازی را شکسته است. من دیده بودم که فردی روحانی به عنوان فیلم‌ساز فعالیت می‌کند که اتفاقاً فیلم‌های خوبی هم ساخته است. بعد متوجه شدم ایشان از عمار پیون است و نکته جالب این است که عمار موجب شده موج گسترده‌ای از روحانیون وارد فضای فیلم‌سازی شوند. عمار ثابت کرد که فیلم‌ساز متعلق به قشر خاصی نیست.

نظرتان درباره ارکان مردمی جشنواره عمار چیست؟

ارکان‌های مردمی امتیاز ویژه‌ای برای جشنواره عمار محسوب می‌شود چرا که از این طریق، فیلم‌ها در دست‌ترین روستاها و مناطق ایران هم نمایش داده می‌شوند.

نظرتان راجع به جشنواره عمار چیست؟

به نظر من اگر عمار یک بخش آزاد و خارج از موضوع‌های اصلی برای فیلم‌سازان بگذارد خیلی خوب می‌شود؛ این به نوعی باعث گسترش جشنواره می‌شود.

چگونه وارد فضای فیلم‌سازی شدید؟

رشته تحصیلی‌ام در دبیرستان عکاسی بود. من جایی زندگی کرده‌ام که طبیعت و جنگل بوده است. طبیعتاً این‌ها شما را عاشق کار هنری می‌کند. رشته دانشگاهی خودم عکاسی با گرایش فیلم‌سازی بود و خیلی هم آن را دوست داشتم. بعد از آن وارد صداوسیما مرکز گرگان شدم و به عنوان تدوین‌گر فعالیت‌هایم را آغاز کردم. چون هم‌زمان تدوین هم یاد گرفته بودم، خیلی دوست داشتم که برنامه تولید کنم و البته توانایی‌اش را هم در خودم می‌دیدم. مستندسازی را خیلی دوست داشتم؛ ولی در آنجا کسی به من بهانه نمی‌داد، برای اینکه ثابت کنم که می‌توانم، سوژه «وقتی گفتند نمی‌شود» را پیدا و آن را تولید کردم.

چطور با جشنواره عمار آشنا شدید؟

من از طریق وب‌سایت عمار با این جشنواره آشنا شدم. در اصل جشنواره عمار برای من انگیزه شد که کارم را ادامه دهم. البته این کار را من برای صداوسیما ساختم و بحث جشنواره نبود؛ ولی به من گفتند برای جشنواره هم مناسب است. در سایت عمار بود که متوجه رویکرد مردمی آن شدم.

درباره مستند «من می‌مانم» توضیح دهید.

در سال ۱۳۷۲ سیلی در جزیره «آشوراده» گلستان رخ می‌دهد که مردمش آنجا را ترک می‌کنند، اما تنها یک نفر به نام آقای سادات حسینی در آنجا می‌ماند و به کار پرورش، تربیت و آماده کردن اسب‌های ایرانی برای حضور در مسابقات مشغول می‌شود. نکته جالب اینکه پدر او هم مربی تربیت اسب بوده و در این حوزه فعالیت می‌کرده، به طوری که اسب‌های تربیت شده او همیشه در مسابقات برنده بوده است.

چطور با سوژه این مستند آشنا شدید؟

قبلاً شنیده بودم که فردی در این جزیره مشغول به پرورش حیواناتی چون اسب ترکمن، گاومیش، مرغ و خروس است. به این سوژه علاقه مند شدم و آن را پیگیری کردم. به آنجا رفتم و دیدم که واقعاً چنین فردی وجود دارد. این موضوع برایم جالب بود و تصمیم گرفتم تا زندگی و فعالیت‌های این فرد را به تصویر بکشم. در حقیقت پیامی که این مستند به مخاطبان انتقال می‌دهد، عدم نیاز به واردات اسب از خارج به داخل کشور است، زیرا خودمان بهترین اسب‌ها را در ایران داریم.

از مراحل و مشکلات ساخت مستند بگویید.

یکی از مشکلات کار مسافت زیاد ما تا جزیره بود. یکی دیگر این بود که آقای سادات حسینی برای کارهای خود برنامه‌ریزی دقیقی داشت. مثلاً ساعت ۳ بامداد که بیدار می‌شد، ابتدا گاومیش‌ها را می‌دوشید. من نمی‌توانستم برای ایشان وقت تعیین کنم که مثلاً شما الان فلان کار را انجام دهید. هر کاری که ایشان می‌کرد، من مجبور بودم برنامه‌ام را طبق کارهای ایشان تنظیم کنم. روزی دو، سه ساعت بیشتر نمی‌توانستم تصویر بگیرم. مثلاً می‌خواستیم صحنه شکار را بگیریم، اما ایشان نمی‌آمد. می‌گفت که یک ماه دیگر. آن وقت من هم باید

مزره مانم...

تهیه کننده و کارگردان: فاطمه مرزبان

تحریریه: مجید مالکی، مجتبی مالکی، عارف جعفری، محمدکریمی نسب، حمید کوچکی،
محمد رضا پورصفا، روزبه قمصری، محمد رضا طالبی آهویی، محمد رضا حسینی
مدیر هنری: حسین شهریاری مزرعه امامی

